

انقلاب فرهنگی و تعطیل دانشگاهها

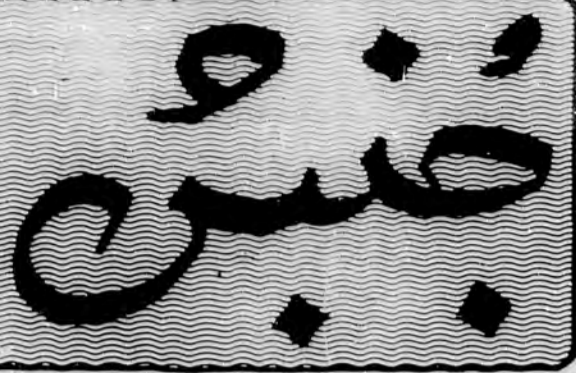
در جامعه‌ای که اعتقادهای مذهبی وسیله پیشرفت هدفهای سیاسی و گروهی قرار گرفته است و جنگ بر سر تصاحب قدرت بین برگزیدگان آن وجود دارد، چگونه می توان به جوان دانشجو تعلیم داد که «از خودی بگذرد که تاییدی خدا»؟

دکتر ناصر کاتوزیان

این روزها تب انقلاب فرهنگی اوج گرفته است و بدن جامعه ما در التهاب آن می سوزد. انقلاب، قربانی خود را نیز برگزیده است و همچون طوفانی سهمگین بر آن می تازد: دانشگاه ها باید برچیده شود جوانان به روستاها

روند نازتوده مردم الهام اخلاقی بگیرند، بانهاها و دردها آشنا شوند و با کوله باری از این تجربه گرانها به خانه ها بازگردند و طرحی نو بریزند. در اینکه انقلاب فرهنگی لازمه تداوم دگرگونی های سیاسی واجتماعی است تردید نباید کرد. همه

کم و بیش می دانند که برانداختن حکومت فاسد مقدمه و سرآغاز اصلاح است. با شکستن این سد عظیم، نیروهای در بند گشوده آزاد می شود و به حرکت درمی آید ولی، اگر مسیر اصلی خود را باز نیابد و به درستی بقیه در صفحه ۴



یکشنبه چهاردهم اردیبهشت ۱۳۵۹ هجری شمسی

راه بازگشت به واقعیت

تغییر مسیر از پرستش شخصیت و آئین شخصیت پرستی به احترام به قانون و ضوابط قانونی یکی از اساسی ترین هدفهای انقلاب است

«و الذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون والذینهم بشهادتهم قانمون»
قرآن کریم سوره معارج
«آنانکه امانت و عهد و پیمانشان را رعایت کنند و آنانکه بر شهادتهای خود ایستاده اند»

عنوان سرپرستی دارد بنابراین این با قبول این معیار از طرف مسئولین کشور اصل بر این خواهد بود که تغییرات بنیادی و دگرگون شدن ضوابط حاکم بر دانشگاهها و بر کشاورزی و صنعت و آموزش و

بقیه در صفحه ۳

اگر فراموش نکرده باشیم پس از انقلاب دولت مهندس بزرگان با عنوان دولت موقت جمهوری اسلامی ایران تشکیل شد و مأموریت اصلی آن دولت آنطور که خود مهندس بزرگان بارها تذکر داد تدارک و انجام مراحل قانونی تشکیل رسمی دولت جمهوری اسلامی ایران بود یعنی اقدام برای تشکیل مجلس مؤسسان و تدوین و تصویب قانون اساسی و انجام انتخابات مجلس شورایی و ریاست جمهوری. و اگر

نقص فنی در کویر!

در صورتیکه مدارک و اسناد حمله به دست مأموران ایرانی می افتاد، پای چه کسانی به میان می آمد؟

نچه در زیر میخوانید ترجمه قسمتهایی از گزارشی است که در هفته نامه تایم این هفته نوشته شده است. قسمتهای مزبور از آن جهت ترجمه شده اند که از یک طرف اطلاعات نسبتاً دقیقی درباره طرز انجام عملیات شکست خورده نجات گروگانهای آمریکایی در ایران بدست میدهند. از سوی دیگر با خواندن این مقاله سرنوالاتی برای ما مطرح شده است که شاید برای خوانندگان هم جالب باشند.

توجه شما را باین سرنوالات که در متن مقاله و در خاتمه آن است جلب میکنم.

به مناسبت روز کارگر تاریخچه ازشکندجه و کشتار

من کار می کنم تا بودن و سروند هستی را در پهنه های دست در باغهای تاول و در جزیره های بزرگ رنج فریاد کرده باشم.

من کار می کنم تا هستن مبارهی انسان را در کارخانه، مزرعه، شالیزار، در کوره های آتش در جلدهای قیر و در معدن زغال اولژ داده باشم.

شعر در صفحه ۵

نوسازی و کهنه سازی جامعه

بحثی در مفاهیم ترقی، ارتجاع، غرب زدگی، انحصارطلبی و خصوصیات و مظاهر آنها...

تحول و نوسازی جامعه از موضوعاتی است که از دیرباز در فرهنگ جوامع بشری مطرح بوده است. انسانها همیشه متمایل به تغییر در جهت بهتر شدن وضع زندگانی خود بوده اند. مکتب های فکری و نظامهای حکومتی نیز همیشه به موضع گیریهای دست زده اند تا این تمایل و نیاز احادجامعه را به نوعی پاسخ دهند. به دلیل تنوع خواستهها در زمانها و شرایط مختلف و تبلور آنها در جبهه گیریهای گوناگون، آسان

نامه شورای استادان دانشکده حقوق

ریاست جمهوری منتخب مردم و ریاست شورای انقلاب اسلامی ایران نظر به وظیفه و رسالتی که استادان دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران در قبال وقایع اخیر دانشگاه، به ویژه در موقعیت کنونی کشور، دارند لازم دیدند نکات زیر را یادآور شوند:

۱- با اینکه دانشگاهیان این ادعا را ندارند که دانشگاهها تحت تأثیر جو ناسالم گذشته قرار نداشته است، ولی مبارزات درخشان این کانونهای علمی در سراسر دوران اشتقاق و بویژه مبارزات خونبار دانشجویان و همگامی جمعی از استادان را در این مبارزه نیتوان آنکار کرد. متأسفانه در پاره ای از گفته ها و نوشته ها چنین وانمود میشود که دانشگاهها بعنوان کانونهای فساد در جهت متعلق امریالایسم کار می کرده اند. ایراد چنین اتهاماتی نه تنها محیط را برای یک اصلاح منطقی فراهم نمیسازد بلکه باعث نوبندی و تأخیر در تحولاتی که از آغاز انقلاب در راه بخود بازگشتن و تزکیه و تغییر بنیادی برنامه های آموزشی در دانشگاه در جریان بوده است، میگردد.

۲- اتهام ناروایی درخط متعلق آمریکا بودن و دانشجویان را در این جهت تربیت کردن به دانشگاهیان وارد نیست و آن عده قلبی هم که در گذشته در چنین راهی قدم برمی داشتند، بعلت مقاومت استادان

بقیه در صفحه ۶

پرورش و اقتصاد و دیگر شاخه های مهم فعالیت های عمومی هنگامی انجام خواهد گرفت که دولت موقت قدرت را به دولت منتخب مجلس و رئیس جمهور واگذار کند و با تشکیل رسمی و قانونی نظام جمهوری اسلامی و تأسیس و استقرار نهادهای قانونی آن دولت مسئول بر اساس ضوابط قانون اساسی و مسئولیت ها و وظایفی که در این قانون برای تغییر و درگونی نهادهای کهنه و ضوابط استبدادی و استعماری مشخص شده است دست به تغییر و تحول بنیادی بزند.

شکل و ترکیب نظام جمهوری پس از انقلاب نیز خود به وضوح مبین همین واقعیت است زیرا پس از انقلاب برای اداره امور کشور تا استقرار نهادهای قانونی نظام جمهوری بر اساس قانون اساسی شورای انقلاب بوجود آمد که خود یک نهاد موقتی است و همچنین کمیته ها و دادگاههای انقلاب اسلامی و سایر بنیادهای که در یک سازمان مشابه خود را در داخل سازمانهای دولتی دارند و هرگز نمیتوانند بصورت دائمی و در چهارچوب یک سلسله وظایف مشابه بصورت مجزای از یکدیگر وجود داشته باشند.

بنابر این حیرت و تعجب ما از اینست که از هیئتی که هم حالت سرپرستی دارد و هم موقت است چگونه میتوان انتظار داشت که باصلاح دست به انقلاب فرهنگی بزند؟

یعنی نظام بنیادی آموزش دانشگاهی را تغییر دهد و تازه تغییر نظام آموزشی انقلاب فرهنگی نیست بلکه خود جزئی از این انقلاب است که خود انقلاب فرهنگی نیز جدای از درگونی های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی مفهومی بی محتوا و پوچ است. اما مسئله دیگر اینست که با وجود این وضع غیر نایب و موقتی آیا هرگز شورای انقلاب و وزارت فرهنگ و علوم عالی از هیئت موقت سرپرستی دانشگاه خواسته بود که نظام آموزشی دانشگاه را تغییر دهد؟ و مسئله دیگر اینکه تغییر بنیادی نظام آموزشی عالی که بخشی از وظایف هیئت سرپرستی موقت دانشگاه تهران؟ نظام بنیادی آموزش عالی یک برنامه اساسی و جامع برای همه دانشگاهها و اصولاً کیفیت آموزش و تحقیق در سطح دانشگاهی کشور است و این مسئله اولاً در حدود وظایف هیئت سرپرستی موقت دانشگاه تهران نیست و ثانیاً هیئت سرپرستی موقت دانشگاه تهران نمیتواند برای دانشگاه خود نظامی جدای از نظام آموزشی سایر دانشگاهها وضع کند.

پس بنابر این چگونه پس از وقایع هجوم دانشگاهها، هیئت سرپرستی دانشگاه را خاتمن می خوانند؟ این اتهام بر چه معیار اخلاقی و حرفی و قضائی و قانونی و انقلابی بر آنها زده می شود؟ و حیرت بیشتر ما از دانشگاهیان و سرپرستان دانشگاهها و استادان دانشگاه است که چرا در برابر این حقیقت واضح سکوت کردند و به مراجع مسئول نگفتند که هیئتی که جز سرپرستی موقتی وظیفه ای ندارد نمیتواند دست به انقلاب فرهنگی بزند. وزیر علوم که خود هم عضو دولت و هم عضو شورای انقلاب و هم مسئول امور دانشگاههاست چرا این اتهام موحش را برای هیئت سرپرستی موقت دانشگاه تهران پذیرفت؟ آیا واقعا وزیر علوم خود نیز این اعتقاد را دارد؟ آیا وزارت علوم گامی برای اجرای

را راضی کنند که آنها را تخلیه نمایند؟

ما این مسائل را از آنجهت می گوئیم که حرفهای غیر منطقی برای تحریک مردمی که از ریشه مسائل اطلاع ندارند تیشه هائی گران برپیکر انقلاب و سرنوشت انقلاب است

زیرا به کسی حمله کردن و نسبت خیانت دادن بدون اینکه اجازه دفاع به او داده شود این تنها یک غرض ورزی خصوصی و تصفیه حسابهای شخصی سیاسی نیست بلکه این یک فاجعه ملی است؛ این طبعی روح ایات خدا از قتل نفس و آدم کشی و ریاخواری و زنا بدتر است زیرا قانون الهی اینست که خداوند به بندگان

آیا ممکن است بگویند اصولاً کمیسیونی برای تغییر ضوابط ممکنه و ایجاد ضوابط تازه انقلابی تشکیل شد، تاریخ تشکیل و محل تشکیل کمیسیون و افراد عضو کمیسیون و اصل تصمیم ها کدام است؟

حال اندکی نیز به عقب برگردیم به چهارده ماه قبل که در هیاهو و هرج و مرج بعد از انقلاب این هیئت سه نفری که هر یک خود سوابقی طولانی در مبارزه با رژیم طاغوتی داشتند مسولیت اداره امور دانشگاه تهران را قبول کردند و دیگر سرپرستهای دانشگاهها نیز همچنین که بهرحال در حدود سرپرستی و موقتی بودن وضع خود در حفظ آرامش دانشگاه و اجرای برنامه های درسی و جلوگیری از هرج و مرج و برخوردهای مداومی که گروههای سیاسی در صحنه دانشگاهها بوجود می آوردند کوشیدند و کاری شاق و تلاشی شبانه روزی را بدون هیچ چشمداشت و توقیفی برعهده گرفتند و آنچه که در حد توانائی داشتند انجام دادند. آیا انصاف است که حالا آنها را خائن بنامند و آنها را متهم کنند که به آمریکا و غرب گرایش دارند و نخواهند و نگذاشتند که ضوابط انقلابی در دانشگاه اجرا شود؟

آیا ممکن است بگویند این ضوابط اجرا نشده چگونه تنظیم شد و بدست چه مقامی ابلاغ شد و بوسیله چه کسانی اجرا شد؟ آیا ممکن است بگویند اصولاً کمیسیونی برای تغییر ضوابط کهنه و ایجاد ضوابط تازه انقلابی تشکیل شد؟ تاریخ تشکیل و محل تشکیل کمیسیون و افراد عضو کمیسیون و اصل تصمیم ها کدام است؟ آیا ممکن است بگویند اصولاً دستوری برای تغییر نظام بنیادی و انقلاب فرهنگی برای سرپرستها صادر شده است آیا اصولاً از آنها خواسته شده بود که خود برای این کار اقدام کنند و نکرده اند؟

آیا اجرای قانون پاکسازی یعنی تصفیه کادر آموزشی و اداری و یا تخلیه اتلافاتی که از طرف گروههای سیاسی اشغال شده بود جزء کوچکی از تغییر نظام بنیادی و انقلاب فرهنگی است یا همه آنست مضافاً بر اینکه مسئله پاکسازی بدست یا به غلط نظیر سایر سازمانهای دولتی در دانشگاهها هم ظاهر، انجام گرفت اما آیا مسئله تخلیه آنها را از گروههای سیاسی که باید انجام می گرفت و در اصل آن هیچ ایرانی نیست) از قبل با هیئت سرپرستی دانشگاه و سرپرست دانشگاهها در میان گذاشته شده بود؟ و نظر مشورتی آنها خواسته شده بود؟ اگر خواسته شده بود چرا وزارت علوم آنرا به اطلاع مردم نرساند و نگفت که آنچه در دانشگاهها بوجود آمد بخاطر این بود که مسئولین دانشگاهها و دانشگاهها از اجرای دستور شورای انقلاب متابعت نکردند و یا نتوانستند یا مخالفت و وساطت خود دانشجویان

ایجاد شرایطی که تصمیمها و اقدامات و اظهار نظرها بدون آگاهی دقیق از ریشه مسائل اتخاذ شود و موهبگی های فکری و اجرایی قبل از آگاهی همه جانبه از مسائل به نتیجه ای جز تشدید تفرقه و نفاق بین مردم و سوء استفاده فرصت طلبان و ضد انقلابیون در حادته آفرینی های مکرر برای درهم ریختن نظم و امنیت نخواهد رسید.

کوچکترین اجر و پاداش مردمی که سلامتی و جان خود را بدون هیچ چشمداشتی در راه خدمت به انقلاب و حل مسائل گوناگون مملکت گذاشته اند اینست که لااقل وقتی در مظان اتهام قرار می گیرند بآنها اجازه داده شود که از خود دفاع کنند. این حقیقت را غیرتدوینان به اطلاع مسئولان برسانند که وقتی به خدمتگزار نسبت خیانت می دهند و وقتی این مسئله بصورت یک وسیله تثبیت و تحکیم قدرت آنها باسم اسلام درآید آتوق نه تنها اصل و

اساس انقلاب بخطر می افتد بلکه ریشه اعتقادات اسلامی مردم نیز پژمرده می شود. در اینجا است که دیگر شمارها کم کم تاثیر خود را از دست می دهد و دیگر با کیش شخصیت پرستی و اغراق و غلوهای تبلیغاتی نیز نمیتوان مردم را در جاذبه های روزها و ماههای نخستین انقلاب براه انداخت؛ آنگاه است که باید بنظر دوران شاهنشاهی طاغوت با پرداخت پول و استفاده از اتوبوس های شرکت واحد و ایجاد جاذبه های نمایشی و استفاده از عصبیت های خام عاطفی و احساسی مردم را به تظاهرات و اجتماعات کشاند و این کار را بصورت برنامه روزانه سرگرمی جشن و عزای مردم درآورده؛ و وقتی که فشار مشکلات و بحران های سیاسی و اقتصادی شدید می شود، درغیاب یک برنامه جامع متکی به سازمان انقلابی و مردمی بهترین راه حل ها انحراف افکار عمومی از مسائل اساسی بوسیله ایجاد صحنه های نمایشی و مهیج سیاسی درکوچه و خیابان و همچنین ایجاد درگیری و اختلاف بین مردم و تسلط کردن چوب و چماق برخیابانها به جای قانون است.

مسائل و مشکلات با مطالعه و بررسی و تحقیق و ارزیابی عوامل مثبت و منفی و امکانات حل می شود نه با شعار و تظاهر. تظاهر می کنیم از کسانی که سالهای دراز خودمراکز علمی و دانشگاهی اروپا تحصیل کرده اند و خوددانشمندان و خوددانشگاه خارج شده اند و اکنون در مقام دولتمداری این مسائل بدیهی را فراموش می کنند.

این چگونه روانشناسی است که وقتی خود برای نجات دادن خود از مشکلات و فرار از واقعیات مردم را تحریک به تظاهر و شعار دادن می کنند خود نیز مسخور و مفتون این حضور و این حرکت از پیش ساخته می شوند و باصلاح نه تنها می خواهند بطور مصنوعی امر را بر دیگران مشتبه سازند بلکه امر بر خودانها نیز مشتبه می شود. ذهنی که به فکر و اندیشه علمی و منطقی درس کلاس های درس و در مطالعه فنون و مباحثات جدی عادت کرده باشد هرگز راضی نمی شود که مسائل و مشکلات اجتماعی جامعه

باتقوا و صالح خود مژده بهشت یعنی جزای نیکی می دهد چگونه راضی می شویم که بنام اسلام به کسانی که جز خوبی و خدمت نیتی نداشتند نسبت خیانت بدهیم؛ آیا جزای خوبی در اطلاق و احکام اسلامی بدی است؟ اگر مسؤلین هیئت سرپرستی دانشگاهها را بخواهند و حرفهای آنها را نیز گوش کنند و اگر میگردانند هیئت سرپرستی نظیر کسانی که آزادانه و مکرر آنها را متهم می کنند در رادیو و تلویزیون نظر خود را بگویند و با حتی مسائل و مشکلات و ادعاها و دلایل در حضور اتهام زندگان و متهمین در تلویزیون مطرح شود طبعاً افکار عمومی برای برخورد با مسائل و عکس العملهای خود مجبورتر و آگاه تر خواهد شد. جریان یکطرفه طرح مسائل در وسایل ارتباط جمعی متأسفانه جوی از تصعب و خشونت و در مطالعه فنون و مباحثات جدی عادت کرده باشد هرگز راضی نمی شود که مسائل و مشکلات اجتماعی جامعه

اگر از ایجاد این استحاله و مسخ درماهیت اجتماعی انقلاب عاجز شود خواه ناخواه نطقه یک انقلاب دیگری دردم آن انقلاب بسته می شود. قدرت همیشه عوامل توجیه و مشروعیت خود را همراه دارد. قدرت برای ایجاد نظم و امنیت، قدرت مبارزه با فساد و بیعدالتی، قدرت برای سرکوب خرابکاری و توطئه، قدرت برای برقراری معنویت اخلاقی بجای مادی گرایی، اما قدرت خودارای جاذبه فریبندگی است. و در سرازاز همه قدرتمندان بر این گونه مفاهیم اجتماعی تکیه می کنند و قدرت را در قبضه خودبکار می گیرند ولی بتدریج افسون قدرت بر آنها چیره می شود و صاحب قدرت در دست قدرت اسیر می گردد، دیگر قدرت برای اجرای برنامه های اجتماعی فراموش می شود و جای خود را به قدرت برای قدرت می دهد.

این راهی است که همه طالبان قدرت و خواستاران تترکز قدرت در تاریخ بشری پیموده اند اما سرانجام آنها بگجا کشیده است؛ آخرین قدرتمندان جبار تاریخ اکنون به چه سرنوشتی دچار شده اند؟ نشئه قدرت و مزایای فاسد و فساد انگیز سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن چند صباحی قدرتمندان را در اعمال خشونت و قهر و در برخورد با مشکلات فراوان ناشی از آن تشنه تر و وسیعتر می کند اما سرانجام همراه با بدبختی و فقر و عقب ماندگی میلیونها انسان برای صاحب قدرت در تاریخ و در سرنوشت چه باقی می ماند؟ یا کشته شدن یا فرار و یا ابدی.

البته این حقایق مسلم برای کسانی که خود را در جاذبه قدرت و افسون دوزخی آن اسیر کرده اند ناخوشایند است این حقایق را میتوان به ضرب تبلیغات از ذهن سلاطین مسخ کرد و آنها را غرضی و مرضی تلقی کرد و گویندگان آن را دشمن و بدخواه و توطئه چی و کافر و مزدور بیگانه خوانند حتی میتوان با برقراری سانسور و تحریک مردم و اعمال خشونت عرصه را بر ابراز این حقایق تنگ کرد و همه راههای قانونی و طبیعی برخورد عقاید و آرا را از طریق سانسور و اعمال رعب و فشار و تحمیل سکوت و خاموشی مسدود کرد و چه آسان میتوان همه این گونه صداها را با گلوله خفه کرد و با در گوشه زندانها مدفون ساخت و یا به زور چماق و چاقو به اتزوا کشاند و قهر و خشونت را به قانون و حق

اوتذاشته است، یعنی قانون، تمدن یعنی به جای اینکه فرد خود از حقوق خود دفاع کند و خود وسیله این دفاع را انتخاب کند جامعه دفاع از حقوق او را برعهده گیرد و جامعه وسیله دفاع را انتخاب کند در اینصورت هر قدر جامعه برای دفاع از حقوق افراد مجهز تر و آماده تر باشد وسیله دفاع یعنی قانون عمومی تر شده و امکان دسترسی افراد به قانون بیشتر می شود و طبیعاً برخوردهای فردی و گروهی و استفاده از خشونت و قهر برای دفاع از حق و یا تجاوز به حق کمتر می شود.

مفهوم خالص انقلاب نیز گذشته از همه تعاریف ضروری آن اینست که جامعه در برابر فشار قهر و خشونت حاکم به جاتی می رسد که جز استفاده از قهر راه دیگری ندارد. این حق دفاع مشروع در اعلامیه جهانی حقوق بشر به صراحت ذکر شده اما چهارده قرن قبل قرآن خود این حق دفاع مظلوم و مستدینه را در برابر ظلم ستمگر برسمیت شناخته است. اما هدف اجتماعی انقلاب چیست؟ هدف اجتماعی انقلاب آنست که سازمان جامعه را بصورتی درآورد که دیگر قهر و خشونت وسیله حکومت قرار

نگیرد. و اگر از ایجاد این استحاله و مسخ درماهیت اجتماعی انقلاب عاجز شود خواه ناخواه نطقه یک انقلاب دیگری دردم آن انقلاب بسته می شود.

قدرت همیشه عوامل توجیه و مشروعیت خود را همراه دارد. قدرت برای ایجاد نظم و امنیت، قدرت مبارزه با فساد و بیعدالتی، قدرت برای سرکوب خرابکاری و توطئه، قدرت برای برقراری معنویت اخلاقی بجای مادی گرایی، اما قدرت خودارای جاذبه فریبندگی است. و در سرازاز همه قدرتمندان بر این گونه مفاهیم اجتماعی تکیه می کنند و قدرت را در قبضه خودبکار می گیرند ولی بتدریج افسون قدرت بر آنها چیره می شود و صاحب قدرت در دست قدرت اسیر می گردد، دیگر قدرت برای اجرای برنامه های اجتماعی فراموش می شود و جای خود را به قدرت برای قدرت می دهد.

این راهی است که همه طالبان قدرت و خواستاران تترکز قدرت در تاریخ بشری پیموده اند اما سرانجام آنها بگجا کشیده است؛ آخرین قدرتمندان جبار تاریخ اکنون به چه سرنوشتی دچار شده اند؟ نشئه قدرت و مزایای فاسد و فساد انگیز سیاسی و اجتماعی و اقتصادی آن چند صباحی قدرتمندان را در اعمال خشونت و قهر و در برخورد با مشکلات فراوان ناشی از آن تشنه تر و وسیعتر می کند اما سرانجام همراه با بدبختی و فقر و عقب ماندگی میلیونها انسان برای صاحب قدرت در تاریخ و در سرنوشت چه باقی می ماند؟ یا کشته شدن یا فرار و یا ابدی.

البته این حقایق مسلم برای کسانی که خود را در جاذبه قدرت و افسون دوزخی آن اسیر کرده اند ناخوشایند است این حقایق را میتوان به ضرب تبلیغات از ذهن سلاطین مسخ کرد و آنها را غرضی و مرضی تلقی کرد و گویندگان آن را دشمن و بدخواه و توطئه چی و کافر و مزدور بیگانه خوانند حتی میتوان با برقراری سانسور و تحریک مردم و اعمال خشونت عرصه را بر ابراز این حقایق تنگ کرد و همه راههای قانونی و طبیعی برخورد عقاید و آرا را از طریق سانسور و اعمال رعب و فشار و تحمیل سکوت و خاموشی مسدود کرد و چه آسان میتوان همه این گونه صداها را با گلوله خفه کرد و با در گوشه زندانها مدفون ساخت و یا به زور چماق و چاقو به اتزوا کشاند و قهر و خشونت را به قانون و حق

تأمین کرد به محاکمات استالینی نگاه کنیم که حتی میتوان مبارزین انقلابی را در زب شکبجه و فشار جسمی و روحی و دار کرد که در دادگاههای فرمایشی به خیانت خود اعتراف کنند و با زبان خود علیه خود شهادت دهند و بگویند که ما به دین و به مسلک و به ملت خود خیانت کردیم، ما عامل و مزدور بگانه بودیم، ما در کار توطئه برای آزادی و استقلال مردم خود بودیم، اما عاقبت و سرانجام همه این راهها بگجا ختم می شود؟

انسان قرآن انسانی که در قرآن مورد خطاب قرار می گیرد و لیاقت و شایستگی رهبری را بدست می آورد چگونه انسانی است..

والذین هم لاماناتهم و عهدهم راعون والذینهم شهدائهم قانون.»

انسانی که به امانت و عهد و پیمانش وفادار باشد، انسانی که شهادتهای خود یعنی به قبول و درک و شناخت جامعه و خواست های انسانهای ستمدیده در راه تعالی و معنویت و رهائی از فقر اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی قائم و پا بر جا باشد.

بنابراین قدرت و اعتقاد و حکومت و اخلاق و رهبری و مسئولیت و تعهد باید بر طبق این معیار و در چهارچوب این ضابطه قرار گیرد.

مفهوم شهادت در اصطلاح قرآنی شامل شناخت در دو جهت است یعنی انسانی که در مقام تعهد و مسئولیت و امانت شاهد و حاضر بر فضایی اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی دنیای پیرامون خود باشد و به دانائی و بینائی ای که از این حضور و شهادت در شعور و ادراک او باید فراهم شود برسد و دیگر آنکه به تعهد و مسئولیت ناشی از این شعور و ادراک که در وجدان او بوجود می آید وفادار و متعهد باشد یعنی اگر به چنین مرحله ای از شعور و ادراک اجتماعی رسید شهادت خود را اتکار نکند و بر علیه آنها بر نخیزد در اینجا است که بعد دیگری از مفهوم شهادت و شهادتهای آشکار می شود و آن اینست که قدرت خود به خود در صورتی که با حضور و شهادت دائمی در میان مردم و همراه با مردم نباشد به جدائی و اتزوی صاحب قدرت از میدان شهادت منتهی می شود، کسانی که در جاذبه قدرت قرار می گیرند و اسیر قدرت می شوند به تدریج از صحنه شهادت و حضور دور می شوند از شناخت و درک حرکت جامعه و خواست محرومین و ستمدیدگان بر کنار می مانند و دیگر این باور را از یاد می برند که قدرت جز برای خدمت به مردم و محرومین و ستمدیدگان جامعه نیست و قدرت امانت و عهدی است که مالک اصلی آن مره مند و این منافع و مصالح مردم است که اعمال قدرت و شکل قدرت باید در جهت آن تنظیم شود و بکار افتد و این جهت گیری در اعمال قدرت شکل نمی گیرد مگر آنکه مردم خود در اعمال قدرت و نظارت بر قدرت شرکت داشته باشند و در شکل و محتوای صحیحی از تاسیسات و بنیادهای اجتماعی و سیاسی و صنفی مورد شور و مشورت دائمی قرار گیرند.

آنگون در ارزیابی مسائل اجتماعی انقلاب همه این ضوابط خواه ناخواه از ذهن و فکر استنباطی این جامعه مطرح می شود. مسئله اصلی مسئله حضور و شهادت در مسئولیت و تعهد سیاسی جامعه است، شکل و چهارچوب این حضور و شور و مشورت برای مردم در سازمانها و بنیادهای سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و تبلیغاتی جامعه چگونه است و یا زمینه انقلابی آن چگونه فراهم می شود.

ملا تقی حضور جریانهای بقیه در صفحه ۴

خلافت و شاهنشاهی چگونه به وجود می آید؟

دکتر محمود عنایت

تصور میکنم برای قضاوت درباره وقایعی که این روزها در دانشگاه میگذرد و لابد بعد از آن در سایر مراکز و مجامع و نهادهای اجتماعی و سیاسی نیز تعمیم خواهد یافت هیچ طریقه‌ای بهتر از رجوع به گفته ها و نوشته هائی که رهبران و مدیران امروز جامعه ایران در توضیح و تشریح پایه ها و ضابطه های حکومت اسلامی ایراد و انشاء کرده اند وجود ندارد. و این چیزی است که خود آقای بنی صدر نیز قبلا پیشنهاد کرده است.

آقای بنی صدر در مقام یک تئورسین نظام اسلامی عقیده دارد که هیچوقت نباید فاصله‌ای میان رفتار یک حکومت و عقیده رهبران آن وجود داشته باشد. و این حرف اگر در مورد سایر رژیمهای سیاسی امروز جهان صادق نباشد و ضرورتی برای اجرا پیدا نکند در مورد نظام عدل اسلامی از ضروریات قطعی و حتی استقامت نظام طاغوتی اگر در حرف از آزادی و عدالت حمایت

باید ترتیبی داد که هیچوقت فاصله‌ای میان رفتار حکومت و عقیده مشاهده نشود. هر وقت دیدیم حکومت ما خواست ترتیبی برای انجام کاری بدهد باید درجا ببینیم این عمل منطبق با عقیده است یا نه؟ اگر دیدیم فاصله دارد تضمیناتی باید در نظر بگیریم که چنین کاری ممکن نشود. فاصله در دم تصحیح بشود، وگرنه این فاصله بعدا زیاد و زیادتیر میشود و دوباره خلافت اموی و عباسی و شاهنشاهی ساخته میشود...

اصول پایه و ضابطه های حکومت اسلامی نوشته ابوالحسن بنی صدر تاریخ انتشار: تابستان ۱۳۵۵ (صفحه ۵۲)

افترا مطرود و مفضوب میشد، اگر کماندوها و رنجرها و چماقداران شاهنشاهی بیک اشارت دیکتاتور به دانشگاه شیبخون میزدند و دانشجویان آزادیخواه را زیر مشت و لگد و چماق مضروب و مصلوم میکردند و خاک دانشگاه را به توره میکشیدند، اگر مطبوعات نویسندگان مطبوعات را زیر فشار سانسور و تحقیر و تهدید و ارعاب از هر نوع تفکر آزاد و مستقل باز میداشتند، اگر مزدوران و جیره خواران خود را وادار میکردند که شرف و شخصیت و حیثیت مخالفان رژیم را با فحاشی و هتاک و هرزه زبانی تنگ کنند و اگر به هیچ عقیده اندیشه و مرام و مسلکی که در خارج از طریقت جایزانه ایشان بوده و تمدد و نافرمانی از بزب واحد و فکر واحد و مکتب واحد را تبلیغ میکرد مجال ظهور نمیداد، همه و همه، برای این بود که آزادی و دموکراسی و حکومت مردمی در محضر استبداد رژیم استبدادی معنا و مفهومی نداشت و گروهی که درصدر مملکت نشسته

بودند سودائی جز خوردن و بردن و چاپیدن و سود و سرمایه ساختن و تحکیم پایه‌های سلطه و سیطره خویش نداشتند. اکنون زمان دگرگونی و تغییر و تحول همه بنیادهای ظالمانه گذشته است و تعبیر قرآنی انقلاب اینست که تا وقتی اخلاق و رفتار و همه هنجارهای فکری و ذهنی یک قوم تغییر نکند وضع آن قوم تغییر نخواهد کرد. (۱) انقلاب به تعبیر یکی از مراجع دینی ما یعنی از ظلم به عدل، و از استبداد به آزادی کوچ کردن انقلاب یعنی قبول ظلم نکردن و تن به تحمیل و اجبار ندادن، و انقلاب اسلامی میتواند از این نظر عالی‌ترین الگوی سیاسی و اجتماعی را با اتکاء به تعالیم قرآنی به جهانیان عرضه کند.

ما کمتر از سیاهان آفریقائی نیستیم که وقتی در مملکتی مثل روزی انقلاب میکنند و حکومت را بدست میگیرند رشد و بلوغ سیاسی خود را با اعطاء حق فعالیت به همه

زیر سانسور و نظارت ساواک بود و چه فعالیت زیرزمینی رزمندگان راه آزادی هیچگونه فعالیت مخالفی در عرصه ظاهری سیاست ایران وجود نداشت خود برای تشویق مردم به شکستن سکوت و امپوار کردن آنها به اینکه از اعتراض و اپراژ ناراضی نهراسند عامل کوچکی نبود. آیا این نامه‌ها نمیتوانست به مردم بفرماید که اگر برای مبارزه مسلحانه و زیرزمینی ندارند میتوانند لابل در چهارچوب قانون اساسی که بخشی از حقوق سیاسی و اجتماعی آنها و محبوبات اختیارات شاه را مشخص کرده است حرف بزنند و زبان به اعتراض بکشایند؟

و آیا مفهوم این قدم بسیار کوچک در پاره کردن پرده سکوت و وحشت از آرزوگران بیسی طرفداری از سلطنت؟ البته در وقتی که این پرده فرو می‌ریزد و آن فضای وحشت و رعب تغییر می‌کند طوطیان شکر شکن به آسانی زبان باز می‌کنند چرا برای اینکه پیکار در راه دروغ برآید سائتر از پیکار در راه طبله کارگر است.

مسئله دیگر آنکه ما هرگز سهمی از میراث انقلاب طلب نکردیم و هرگز با مشبه کردن واقعیت بر خود خود را از جمله رزمندگان انقلاب نخواندیم و هرگز برای کار کوچکی که انجام دادیم حماسه نوشتم و مردم را به ستایش و مدح از خود خواندیم و متنی بر سر کسی نگذاشتیم و یا هرگز خدمات و مبارزه هیچ گروه و هیچ فردی را در راه انقلاب تخطئه کردیم و با دست گرفتن تراژدی و زنده‌های بدون وزن به لوزیهای گل دیگران برای بی لوزی کردن کار آنها تشبیه و اکنون نیز گسه‌ای برای ساختن دکان سیاسی و پرستشگاه مسلکی ندوخییم و مردم را به دور خود دعوت نکردیم، ما وظیفه خود میدانیم که همچنان از راه قلم تا آنجا که میسر است گامی کوچک در راه لوزیهای مسائل اجتماعی ایران برداریم. این حق همه انسانهای این سرزمین است. و هرگز ادعا نکردیم که آنچه می‌گوئیم عین صواب است و راهی به اشتباه و خطا ندارد. اما

بقیه در صفحه ۷

گفتند که سازمانی بنام سازمان پیکار در راه طبقه کارگر در جزوه‌ای ما را به یاد صله گرفته است. اتهام ما اینست که چون ما در طی دو ماه در زمان طاغوت و خطاب به او فجاج رژیم استبدادی و فساد قدرت خودگامه او را علنا پلنگ کردیم بنابر این ما سلطنت طلب هستیم!

اما اگر سازمان محترم طرفدار کارگر به راستی و صداقت انقلابی ایمان داشت و قصد فروغی و فربط طبقه کارگر را نداشت حق بود اصل نامه‌های خطاب به شاه مطروح را نیز در همان رساله چاپ می‌کرد تا خوانندگان خود با خواندن اصل مطالب نامه‌ها بهتر بی‌می‌روند که هنگامی که طرفداران طبقه کارگر خاموش و وحشت زده در کاله تریاها خزیده بودند عینی کردن رسوائی‌ها و غارتها و فساد رژیم استبدادی از سوی ما طرفداری از سلطنت است یا مخالفت با اساس سلطنت؟ ما از این فروغی و ناپروا سرمانی که بدو در خود را به طبقه کارگر چسبانده‌اند سزاول می‌کنیم که در هشتم فروردینماه ۱۳۵۷ (یعنی ده ماه قبل از فرار شاه و سقوط رژیم او) می‌نویسد «از کوتای ۱۳۹۹ تا امروز رژیم ایران غیر قانونی است سلطنت طلب است یا مخالف سلطنت؟

اتهام دیگر در نوشته دروغگوین کم حافظه با فریبکاری است که در وقت تهمت زدن به حائقی اعتنائی ندارند اینست که ما هنگامی به شاه نامه نوشتم که کارتر بر سر کار آمده بود بنابر این ما طرفدار آمریکا هستیم!

اما حقیقتی که دروغگو زیر پا می‌گذارد اینست که نامه اول ما در عینی کردن رسوائی‌های رژیم شاه مطروح نه ماه قبل از انتخاب کارتر یعنی در فروردین ماه ۱۳۵۵ نوشته شد و کارتر در دیماه ۱۳۵۵ به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شد و همین نامه ما خطاب به شاه که دست نوشته آن در حدود ۲۲۰ صفحه بود و ماه قبل از آنکه کارتر در انتخابات شرکت کرده و در دیماه ۱۳۵۵ ارسال گردید بنابر این لژ نه ماه قبل از آنکه کارتر به ریاست جمهوری آمریکا انتخاب شده نه فقط

از انتخاب شدن او اطلاعی نداشتیم بلکه حتی نمی‌دانستیم که در آمریکا شخصی بنام جیمی کارتر وجود دارد که در فکر شرکت در انتخابات ریاست جمهوری آمریکا است. در اینجا نیز ما نه به همه نوشته‌های خود بلکه دروغگوین حرفه‌ای را به همان دو نامه و مفاد آن حواله می‌دهیم و از آنها می‌خواهیم اگر در گفتار خود صدیق هستند و واقعا طرفدار منافع طبقه کارگرد متن آن دو نامه را منتشر نمایند تا معلوم شود که با حلالی که ما در آن نامه‌ها به امپریالیزم آمریکا و بستگی رژیم استبدادی ایران به آن کردیم بی طرفداری از آمریکا بشمام می‌رسد یا مخالفت با آن؟ اما این مسئله کاملا درست است که اگر معنا و مفهوم طرفداری از طبقه کارگر همین نوع دروغگوئی‌های بی پایه و سرپا عاری از حقیقت است که نمونه‌اش در این گونه نوشته‌ها ارائه می‌شود آری ما نیز با آن نوشته‌ها و نامه‌ها و عقاید و سوابق خود به سلطنت طلبی طرفداری از آمریکا اختیار می‌کنیم. یعنی ما ترجیح می‌دهیم که در موضع شمشکی خود طرفدار سلطنت و آمریکا باشیم تا در موضع دروغگوین تهمت زدن طرفدار طبقه کارگر.

یک مسئله هم حقیقت دارد و آن اینست که ما هرگز با شعارهای فرارطلبی و توخان درصدد نیستیم که مردم را فریب بدهیم و همچون رویه در پوست شیر برویم؛ ما سعی می‌کنیم واقعیتها و امکانات اجتماعی را بهتر بشناسیم تا افکار و اندران ساده چرناها را با شعارهای تو خالی و موضعه‌گرایی کودگانه غیر واقعی فریب ندهیم، ما خطاها و خات‌ها را در متن واقعیتها لوزیهای می‌کنیم و نمی‌خواهیم وقتی که از مبارزه و جهت‌گیری‌های واقعی

پیکار در راه دروغ ..؟

تاریخ مبارزات ملت‌ها و از جمله ملت ما از این تب‌های تند عفونی که زودتر از تصور به عرق رسوائی می‌نشیند زیاد به یاد دارد

انقلابی بی خیریم با تهمت زدن بدیگران برای خود شتابنامه انقلابی صادر کنیم. تاریخ مبارزات ملت‌ها و منجمله ملت ما از این تب‌های تند عفونی که زودتر از تصور به عرق رسوائی می‌نشیند زیاد به یاد دارد قابل تذکار است که آنچه که ما خطاب به شاه مطروح در فساد رژیم و سفاکی ساواک در آن روزگار نوشتم در آمریکا و اروپا از سوی محافل دانشگاهی و گروههای سیاسی بصورت کتاب چاپ و منتشر شد آیا آنها نظیر طرفداران دروغگوئی طبقه کارگر نفهمیدند که نباید نوشته کسی را که طرفدار سلطنت و آمریکاست چاپ کرد؟ در نامه دوم ما در پایان نوشته این گفته پیامبر اسلام را نقل کردیم که بالاترین جهاد گفتن کلمه حق در برابر سلطان متجاوز و جبار است. آیا گفتن حقیقت یعنی بر شمرن تجاوزهای سلطان جبار بر مردم با تکیه بر موادی که در قانون اساسی سابق از حقوق قانونی سیاسی و اجتماعی مردم سخن رفته بود بمعنای طرفداری از سلطنت است؟ آیا گفتن این حقیقت در آنروزگار خاموشی و سکوت به شاه مطروح که او طبق قانون اساسی مستولیت ندارد و دولت طبق قانون اساسی در برابر مجلس مستول است و وزرا حق متابعت از دستورات کتبی و شفاهی شاه را ندارند و گفتن بسیار مسائل دیگر در زمینه‌های غارت و تجاوز و وابستگی رژیم به امپریالیزم آمریکا یعنی طرفداری از سلطنت؟ دو نامه در آمریکا از طرف دانشجویی است که با رژیم استبدادی ایران در حال مبارزه بودند زیر عنوان «الفصل الجاهله چاپ شد. آیا آن نامه‌ها در آننگام که همه روزنامه‌ها و وسایل ارتباط جمعی و فعالیت‌ها و زندگی روزانه مردم در

مخالفان و معاندان به اثبات می‌رسانند. ما کمتر از مردم نیکارگونه نیستیم که وقتی رژیم استبدادی سوموز را بعد از یک انقلاب خونین سرنگون می‌کنند همه دسته‌های سیاسی را در حکومت دخیل و شریک می‌سازند و در کابینه انقلابی آنها وزیر کشور مارکسیست در کنار کشیش مسیحی مومنی که وزیر خارجه است مملکتشان را اداره می‌کنند حکومتی که به حقانیت خود ایمان داشته باشد از مواجهه با هیچ مخالفتی نمی‌هراسد و اعجاز و کرامت یک انقلاب اصیل دینی در آنست که بدون توسل و تمسک به شیوه‌های همد انسان و تصفیه حسابهای ظالمانه‌ای که مختص نظامات خشن مادی است حق را بجای باطل می‌نشانند و انسان ذلیل و اسیر فکر را به انسان الهی مبدل میکند شرافت یک انقلاب دینی در اینست که از هر وسیله‌ای برای رسیدن به هدف استفاده نمیکند و بقول آقای بنی صدر در کتابی که قبل از انقلاب نوشته است: «وسائلی که حکومت اسلامی برای رسیدن به هدفش بکار میگیرد باید با هدفش تناسب مستقیم داشته باشد. مثلا اگر کسی بگوید اصل اینست که می‌خواهیم به جامعه توحیدی برسیم اما چندین دستگاه اتومبیل وارد بکند و به تنی چند از اعوان و انصار خویش بدهد بدین بهانه که با این اتومبیل به این حوزه‌ها سرکشی بکنند و ببینند که آیا طبقات از بین رفته‌اند، خیر، اینرا قبول نداریم، برای اینکه تو مشق طبقه سازی میکنی، در جهت توحید نیروی، از راهی می‌روی که سراز جامعه شرک زده طبقاتی در می‌آورد.» (۲) شرافت انقلاب اسلامی بقول آقای بنی صدر اینست که از تمرکز قدرت جلوگیری نماید و کاری کند که «قدرت بتدریج بر اساس اصل توحید در تمام جامعه توزیع متعادل پیدا کند» و باز بقول ایشان یک جامعه موقعی به راه غیر توحیدی می‌افتد که در تمام بنیادهای اجتماعی وسیله اصلی تنظیم روابط، زور باشد. پدر فرزند را با زور تربیت کند و در جامعه ضابطه سلسله مراتب همه جا زور باشد... وقتی چنین شد افراد جامعه در حدودی که زور معین میکند میتوانند فکر کنند و عمل کنند. بدین ترتیب است که جامعه عقیم میشود.» (۳) اگر صحیح است که در یک نظام اصیل انسانی و انقلابی بقول آقای بنی صدر هیچوقت نباید میان عقیده و رفتار حکومت تضادی بوجود

بیاید در اینصورت راه حل مسائلی که در برابر جامعه کونی ایران وجود دارد با معیارهای اسلامی جبری عدم استفاده از زور مطلق نیست. بازور مطلق نه میتوان جامعه را «پاکسازی» کرد. نه انقلاب فرهنگی براه انداخت، و نه با امپریالیزم مبارزه کرد آن جامعه‌ای که به زور مطلق در «پاکسازی» شد و به زور مطلق در خط انقلاب فرهنگی افتاد و به زور مطلق تسلیم مرام و مسلکی خاص شد وقتی زور مطلق از میان برداشته شد دوباره همان حال و روز بر میگردد و تا قیام قیامت هم با زور مطلق نمیتوان زندگی کرد. چه خوب گفته‌اند آقای بنی صدر، که در همان کتابی که به سال ۵۴ تالیف کرده‌اند: «مینیوسند» قسران میگوید راجه کرده‌ایم که آن مستضعفین از رهبر را... وارثین روی زمین گردانیم. این جانشینی (ایا) یک جانشینی ساده است؟ (ایا) مراد اینست که مستضعفین استثمار شوند توری خور بقدرت می‌رسند و بنوبه خود توری‌زور و استثمار کنند میشوند؟ همانطور که رسم روزگار است و تنها نوبت عوض میشود اگر جانشینی در این حد باشد که نظام عوض نمیشود، و نظام همان که بود میماند و روز همان و روزگار همان که بود میماند.» (۴)

تظام اسلامی باید نشان بدهد که اگر نظامات طاغوتی و سرمایه‌داری و ضد توحیدی به نیروی اسلحه حرف خود را پیش می‌برند اسلام به نیروی حجت بر حریفان غلبه میکند و یک دلیل عقلی و منطقی بیش از هزار اسلحه سبک و سنگین میتواند که گشا و کار ساز باشد و ملتی را به حمایت خالصانه و مخلصانه از حکومت وادار سازد. اگر اسلحه میتواند همه مشکلات را حل کند طاغوت هنوز بر ما حکومت میکند و اگر باز ما اسلحه آخر الدوای مشکلات ما باشد و حرف آخر از دهانه توپ بیرون بیاید هیچکس جز صاحبان کارخانه‌های اسلحه سازی در این مبارزه پیروز نخواهد شد

- ۱- ان الله لا یغیر ما بقوم حتی یتوبوا به انفسهم (بدرستی که خدا قومی را تغییر نمیدهد تا وقتی ضمیر خود را تغییر دهند)
- سوره رعد - آیه ۱۳
- ۲- اصول پایه و ضابطه های حکومت اسلامی (ص ۵۳)
- ۳- همان کتاب ص ۴۱
- ۴- همان کتاب ص ۳۵

خنده آور

لاضحک الله سن الدهر ان ضحکت و آل احمد مظلومون قد قهروا «دعبل خزاعی شاعر عرب قرن سوم هجری» اگر روزگار بتواند بخندد هرگز خدا نیشش را به خنده نگشاید که زادگان احمد قربانی ظلم شدند و شکسته زور

آقای موسوی خروینی در مصاحبه رادیویی مورخ ۲۸/۵/۵۹ ضمن صحبتی درباره انتخابات یادآور شدند که ملاقاتی با یکی از اعضای اصلی انجمن نظارت داشته اند. مضمون سخنان ایشان را می‌آورم: «در انتخابات تقلبات چندانی نبوده است... اتفاقا یکی از همین‌ها را که ادعای کرد عضو انجمن نظارت است درجائی دیدم یک پرونده قطور با خودش آورده بود و اشکالت این بود که می‌گفت در اکثر حوزه‌ها برای بیسوادان رای می‌نوشته‌اند یا چند نفر درحوزه‌ها بودند که می‌گفتند به فلائی و فلائی رای میدهند... من (موسوی خروینی) به ایشان گفتم که اینها که تقلب نمی‌شود این حرف را جای دیگر بزنید به شما می‌خندند!!!»

ضمن تذکر اینکه این ملاقات در منزل امام و با حجت الاسلام احمد خبیبی بوده است و نه با ایشان و ایشان نیز که نمی‌دانم چرا همه جا هستند در این ملاقات هم شرکت داشتند و گفتند از مطالب و گزارش کاملی که در آنجلسه به فرزند امام دادم و بازگفته از این که آیا برای مصاحبه رادیویی درباره صحت انتخابات آیا از نمایندگان انتخاب شده اشخاص صالح تری وجود دارند یا نه این سوال باقی می‌ماند که خود مردم شریف به آن پاسخ دهند آیا روشنی رای (حتی با کاره چاپ شده مهرلری) و تبلیغ دریش از ششاد درصد حوزه‌ها به نفع کاندیداهای اصلاح بزرگ تقلب محسوب می‌شود یا نه؟ پاسخ را سلسلا از آقای خروینی که خود انتخاب شده‌اند نمی‌خواهیم و اگر قرار اینست که مردم باید بخندند بهتر است که بگذارد. خود مورد خنده را انتخاب کنند.

مصدقاتیل عضو اصلی انجمن نظارت مرکزی انتخابات مجلس شورای ملی

انقلاب فرهنگی و تعطیل دانشگاهها

بقیه از صفحه ۱

هدایت نشود، به هدر می رود و چه بسا که بجای آبادانی و شکوفایی، ویرانی و رکود به بار آورد. خردی و الا باید تا هدف این حرکت را معین سازد و دستی توانا که سیل خروشان را بدان سورهبری کند. انقلاب کور راه بجایی نمی برد و میزان ارزش هر جنبشی وابسته به ارزش هدف های آن است. فرهنگ انقلابی چراغ راه و وسیله تعیین هدف ها و هدایت توده ها است و انقلاب فرهنگی بدین منظور است که روابط اقتصادی و سیاسی و عادات و رسوم اجتماعی همگام و متناسب با هدف های انقلاب شود و راه حرکت را هموار و آنگاه آن را موزون و دانشی سازد.

پس، در انقلاب فرهنگی چند پرسش اصلی همواره مطرح است و پیش از آغاز هر اقدامی باید پاسخ به آنها روشن شود:

۱- هدف چیست و مبادی ساختن چه جامعه ای هستیم؟
۲- کدام فرهنگ وجه اخلاقی را متناسب با جامعه مطلوب خود می دانیم؟

۳- آیا در آغاز باید روابط اقتصادی و سیاسی را اصلاح کرد و اخلاق و فرهنگ را روینا و فرغ بران قرار داد یا برعکس، بایستی از انسان و خواست ها و خلق و خوی او شروع کرد تا خود به اصلاح روابط اجتماعی پردازد، یا درست تر از همه این است که به هردوسوی این دو نقطه حمله شود و هیچ عاملی فراموش نگردد؟

۴- از چه وسائلی برای پیوند این راه باید استفاده کرد و چه تمهیداتی مارا به مقصود نزدیک می سازد؟

بطور خلاصه، باید ابتدا هدف را شناخت، سپس راه رسیدن به آن را تمیز داد و سرانجام وسائلی پیمودن راه را فراهم آورد.

تحلیل این پرسش ها به تمام نهادهای گوناگون اجتماعی، از خانواده تا کارگاه ها و مزرعه ها و سازمان های اداری و موسسه های آموزشی ارتباط پیدا می کند و همه عوامل پیچیده تاریخی و جغرافیایی و مذهبی و اقتصادی و سیاسی در آن سهم موثر دارد. کلی بافی و مجرد گرایی اسان است. در چند کلمه می توان گفت، فرهنگ استقرار عدالت و اشاعه فرهنگ اصیل اسلامی است.

هستیم. ولی هر اندازه که به اجرا و عمل نزدیک شویم، دشواری ها بیشتر بروز می کند. برای مثال، اگر از گویندگان آن جمله پرسیده شود که عدالت چیست و فرهنگ اصیل اسلامی را چگونه باید شناخت، درمیانند که چه پاسخ دهد و چگونه در میان انبوهی از اختلاف ها و گفتگوها، که هر کدام بخشی از حقیقت را نیز با خود دارد، راهی باز کند و صراط مستقیم را نشان دهد.

پس از فراهم آوردن نظریه های کلی، تازه آغاز مبارزه با موانع و تمیز اشتباه ها و شیوه پیاده کردن طرح ها است، راهی که به مراتب دشوار تر از مرحله نخستین بنظر می رسد زیرا، اگر در مرحله نظری، نیاز به تجربه و دوراندیشی و تفکر و استفاده از علوم اجتماعی احساس می شود، در مرحله اجرایی، گذشته از اینها، پایبندی و ایثار و صداقت نیز لازم است.

در این مقاله تحلیل همه پرسش ها و تعیین راه های اجرایی مطلوب امکان ندارد ولی نشان دادن فورتمانی از دشواری ها نیز مفید است. زیرا از سادگی نگرانی ها و تصمیم های عجولانه جلوگیری می کند و هتنداری است برای گرداندگان این ممر که نتوانند در چه راهی گام می نهند و چه توشه های بایستی همراه داشته باشند. ایکاش گمانه فساد تنها دانشگاهها بود و حمله به این مرکز

بداستوار می گیرد و با صدای بلند می خندد، چگونه باور می کند و از استاد خوشمی پذیرد که آئین دادرسی اسلامی ضامن اجرای عدالت و حفظ بیطرفی قاضی است؟

استادی که می بیند رئیس شورای انقلاب و رئیس جمهور منتخب مردم درباره تحویل اجساد سوخته مهاجمان آمریکائی تصمیم می گیرد و آنگاه از همان شورای انقلابی که مردم را به «وحدت» می خواند می شود که در این باره باید رهبر انقلاب یا شورا تصمیم بگیرد، با چه زبان می تواند به دانشجویان لزوم انضباط و حفظ نظم و فایده تقسیم کار در سازمان های دولتی را توجیه کند؟

پس بجای اهانت کردن و تهمت زدن بیکدیگر، باید اعتراف کنیم که همه گناهکاریم و از اخلاق اسلامی و ارتش می رسد؟

جوانی که در سیمای جمهوری اسلامی می

بیند قاضی دادگاه انقلاب با چه شیوه ای با متهم به

بحث جدلی می پردازد و او را و امیدارد تا به تمام

شخصیت های مذهبی حتی امام نسبت کفر بدهد و

او را به باد استهزا می گیرد و با صدای بلند می

خندد، چگونه باور می کند و از استاد خود می

پذیرد که آئین دادرسی اسلامی ضامن عدالت و

حفظ بیطرفی قاضی است؟

درست است که دانشگاه یکی از مهم ترین سازمان های فرهنگی و اجتماعی است، ولی باید انصاف داد که بطور نسبی بهترین آنها نیز هست و اگر سنگر آزادی و کانون مغزها و اندیشه ها شایسته تعطیل باشد، سایر سازمان ها را چه باید کرد؟

باضافه، آیا این جوانان بگفته شما منحرف که با روپوشی از پرچم آمریکا یا شوروی به جامعه وارد می شوند تنها محصول نظام آموزشی فاسد دانشگاه ها هستند و سایر کانون های اجتماعی و مذهبی و تزکیه باره احساس مسئولیت نمی کنند؟

بیگمان دانشگاه باید اصلاح و تزکیه شود، ولی این اصلاح، اگر همراه با یک نهضت اخلاقی همگانی نباشد، به انقلاب فرهنگی نمی انجامد. دانشگاه گوشه ای از اجتماع است و نباید آن را جزیره ای جدا و مستقل از کل جامعه پنداشت.

در جامعه ای که هنوز جنگ پسر تصاحب قدرت بین برگزیدگان آن وجود دارد، چگونه می توان به جوان دانشجو تعلیم داد که «از خودی بگذر که تبااهی خدا»؟

در جامعه ای که اعتقادهای مذهبی وسیله پیشرفت هدف های سیاسی و گروهی قرار گرفته است و بین توده ها جدایی می افتد، چگونه می توان اثبات کرد که اعتقاد به خداوند و اتصال معنوی به میدا باعث «وحدت» می شود و تنها راه نجات این است که مردم با تکیه به ریسمان خداوند «جامعه توحیدی» را برپا دارند؟

در جامعه ای که فحش و ناسزا جای منطق و خرد را گرفته و تهمت و افترا حربه معمول گشته و حرمت و حیثیت انسان ها با زوجه سخنرانان و نویسندگان شده است، با چه زبان به نوجوان دانشجو می توان تلقین کرد که انسان امتداد خدا و جانشین او در زمین است و نگاهداری حرمت و شخصیت و حفظ آزادی و حقوق او بر هر مسلمانی فرض است و در جامعه اسلامی مصون از تعرض می ماند؟

جوانی که در سیمای جمهوری اسلامی مشاهده می کند که قاضی دادگاه انقلاب با چه شیوه ای با متهم به بحث جدلی می پردازد و او را واهی و وحشی امام نسبت کفر بدهد و او را به

تعطیل دانشگاه دارد؟ آیا دانشجویان از روستاها نیامده اند که اکنون نیاز دارند تا برای شناختن مردم به روستاها روند؟ آیا اخلاق اسلامی را باید از قرآن آموخت یا از روستائیان؟ این چگونه انقلاب فرهنگی است که با قطع ارتباط حکومت با روشنفکران و کار آموذگان علمی و فنی باید آغاز شود؟ آیا انقلاب در اعتقاد و باورها را که هدف آن اشاعه اخلاق اسلامی است، باید به شیوه انقلاب فرهنگی چین شروع کرد؟ آیا روستاها با کمبود نیروی انسانی و روبرو هستیم تا ناگزیر باشیم جوانان را از کلاس های درس به مزارع بفرستیم؟ و اگر نیازی به معلم و راهنما وجود دارد، آیا نمی توان از بیکاران و سربازان وظیفه برای این منظور استفاده کرد؟

اینها و ده ها سؤال دیگر را باید پاسخ داد و آنگاه با آموزش کردن یکی از نیرومندترین موتورهای انقلاب دست بکار شد و امیدواریم دستی که برای چنین اقدامی دراز می شود بداند که چه می کند و مسئولیت خود را در این لحظه های تاریخی بشناسد.

در انقلاب فرهنگی، با داشتن هر هدف و بهر شیوه ای که انجام شود، باید دو نکته اساسی مورد توجه قرار گیرد و بی اعتنائی بدانها هر اقدامی را با شکست روبرو می سازد.

الف: انقلاب فرهنگی، دگرگونی روحی و اخلاقی است. اعتقادهای باورها و منش ها دگرگونی تغییر کند و به سوی اخلاقی که مطلوب و مورد نظر است هدایت شود، پس، اگر تعریف محققانی که انقلاب را نقطه

فکری مردم در روزنامه ها و رادیو و تلویزیون و در مقابل نقش تغذیه سیاسی و اجتماعی واقعی مردم از طریق این وسایل چگونه است؟

نقش حضور مردم در مراکز تصمیم گیری سیاسی چگونه است و در مقابل، نقش تغذیه سیاسی و اجتماعی واقعی مردم از سوی این مراکز چگونه است؟

باز هم بعنوان مثال به سه حادثه مهم در هفته های اخیر نگاه کنیم که مردم در این سه حادثه چگونه حضور بهم رساندند و چگونه تغذیه شدند و با چه زمینه فکری از میدان این گونه حوادث خارج می شوند؟

حادثه دانشگاهها - حادثه کردستان - حادثه هجوم تفنگداران آمریکا - هر سه این سه حادثه در پوششی از علت ها نهفته شده است.

حادثه دانشگاهها در علت انقلاب فرهنگی، و حادثه کردستان در علت خرابکاری گروه های سیاسی منطقه و حادثه هجوم نظامی آمریکا در علت نجات گروگانها. آیا علت ها همین است، یا علت های دیگری با نتایج آثار دیگری انگیزه این حوادث میباشد؟

علت ها هر چه باشد نتیجه است که با سرنوشت انقلاب ایران و آزادی مردم و استقلال کشور ارتباطی مستقیم دارد بنابر این منطق حکم می کند که این حوادث و نظایر آن با حضور مردم به بحث و گفت و شنود گسترده گذاشته شود، ژ رهنگر این بحث و گفت و گوهاست که فرهنگ سیاسی و شعور اجتماعی مردم شکل می گیرد و علاقه مندی آنها به مسائل حیاتی کشور و درباری آنها در دریافت میزان خطراتی که انقلاب ما را تهدید می کند و آماده کنی آنها برای دفاع از دستاوردهای انقلاب افزایش می یابد.

از رهنگر این گفت و گوهاست که حضور و شهادت مردم در حوادث سیاسی و توطئه ها و سببه ها و قوت و ضعف تصمیم گیریها را به مرحله آگاهی و شناخت عمومی می رساند.

دهها سؤال در پیرامون این

غلیان و پایان یک تحول دانسته اند در همه زمینه ها دنبال شود بیگانان در مورد انقلاب فرهنگی باید آن را پذیرفت. این حقیقت را نمی توان انکار کرد که از راه های طبیعی و زمینی انسان یکباره تغییر نمی کند و تقلید و تکرار شرط لازم برای ایجاد عادت است. در چند ساعت می توان ظاهر روستایی ساده دلی را به دیپلمات فرنگ رفته ای تبدیل کرد و ظرف چند ماه قیافه روستایی عقب افتاده را به شهرکی آباد تغییر داد، ولی برای دگرگونی اخلاق و عادات روستایی و تبدیل آن به شخصیتی دیگر سالیان دراز صرف وقت لازم است.

ممکن است با کودتائی نظام سیاسی کشوری یکباره واژگون شود و ظرف چند ماه وابستگی های اقتصادی قطع و پیمان های زیارتی نسخ گردد، ولی برای قطع وابستگی های فرهنگی و ایجاد شخصیت های با تقوی و اجتماعی و از بین بردن عادات و رسوم کهن ده ها سال نیز کم است. با اقدام های زیرکانه و حساب شده می توان روابط و منابع ایجاد اخلاق را تغییر داد، ولی این کمال ساده لوحی است اگر چنین پنداریم که به شیوه انقلابی احتمال دارد اخلاقی تازه جای باورهای کهن را بگیرد و بر دل ها و مغزها حکومت کند.

پس، نخستین شرط تحول فرهنگی و اخلاقی، داشتن شکیبایی و تحمل و پرهیز از تصمیم های عجولانه و موهومی است. روان انسان طریف تر از آن است که بتواند مورد هجوم قرار گیرد و شتاب در این

مسکن است با کودتائی نظام سیاسی کشوری یکباره واژگون شود و ظرف چند ماه وابستگی های اقتصادی قطع و پیمان های زیارتی نسخ گردد، ولی برای قطع وابستگی های فرهنگی و ایجاد شخصیت های با تقوی و اجتماعی و از بین بردن عادات و رسوم کهن ده ها سال نیز کم است. با اقدام های زیرکانه و حساب شده می توان روابط و منابع ایجاد اخلاق را تغییر داد، ولی این کمال ساده لوحی است اگر چنین پنداریم که به شیوه انقلابی احتمال دارد اخلاقی تازه جای باورهای کهن را بگیرد و بر دل ها و مغزها حکومت کند.

پس، نخستین شرط تحول فرهنگی و اخلاقی، داشتن شکیبایی و تحمل و پرهیز از تصمیم های عجولانه و موهومی است. روان انسان طریف تر از آن است که بتواند مورد هجوم قرار گیرد و شتاب در این

مسکن است با کودتائی نظام سیاسی کشوری یکباره واژگون شود و ظرف چند ماه وابستگی های اقتصادی قطع و پیمان های زیارتی نسخ گردد، ولی برای قطع وابستگی های فرهنگی و ایجاد شخصیت های با تقوی و اجتماعی و از بین بردن عادات و رسوم کهن ده ها سال نیز کم است. با اقدام های زیرکانه و حساب شده می توان روابط و منابع ایجاد اخلاق را تغییر داد، ولی این کمال ساده لوحی است اگر چنین پنداریم که به شیوه انقلابی احتمال دارد اخلاقی تازه جای باورهای کهن را بگیرد و بر دل ها و مغزها حکومت کند.

پس، نخستین شرط تحول فرهنگی و اخلاقی، داشتن شکیبایی و تحمل و پرهیز از تصمیم های عجولانه و موهومی است. روان انسان طریف تر از آن است که بتواند مورد هجوم قرار گیرد و شتاب در این

راه باز گشت به واقعیت

بقیه از صفحه ۱

شکست منتهی شده است ارزیابی این شکست ها و علل اجتماعی و سیاسی آن برای اینست که انقلاب به میراث خوری انقلاب منتهی نشود و ضرورت دخالت و شرکت آگاهانه مردم در مسائل اجتماعی و سیاسی انقلاب به کشیده شدن سرنوشت انقلاب در پشت درهای بسته و دور ماندن مردم از وقوف به علل و ریشه حوادث منجر نگردد زیرا صرف شرکت مردم در رای دادن و انتخاب کردن بهر ترتیب مخصوصا در فضائی از خضوت و اعمال رعب و وحشت بهیچ نظامی حقیقت و مشروعیت طبیعی نمی بخشد، و هیچکس و هیچ گروه با اتکا به چنین آراستی نمیتواند جز با اعمال خضوت مدعی نمایندگی واقعی مردم و تولید امور سیاسی و اجتماعی جامعه شود، با توجه به درصد میزان بیسواسی مردم و بین جدایی آنها از مسائل سیاسی و بخاطر سهلانگاری دراز محرومیت از تجربه دموکراسی و شرکت و نظارت در امور اجتماعی در یک سال و دو سال و با یک دوره و دو دوره انتخاب نمیتوان حضور واقعی مردم در نهادهای سیاسی را از طریق نمایندگی و انتخاب تضمین کرد و بر آن روح حاکمیت زد.

تغییر مسیر از پرستش شخصیت و آئین شخصیت پرستی به احترام به قانون و ضوابط قانونی یکی از اساسی ترین هدفهای انقلاب است، آنهایی که به رعایت امانت و عهد و پیمان و قیام به شهادت و حضور در زندگی جامعه پلی بند باشند بخوبی می دانند که هدف انقلاب در تمامی تاریخ بشری این بوده است که قدرت فرعی و گروهی را به قدرت قانون مستقل کند زیرا قدرت فرعی و اشتباه و یا تحریف است.

رسمان سفید و سیاه میترسد نهضت های آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ایران بدقت پس از میچاهدتها و فداکارهای قربان به نتیجه ای جز

شکست منتهی شده است ارزیابی این شکست ها و علل اجتماعی و سیاسی آن برای اینست که انقلاب به میراث خوری انقلاب منتهی نشود و ضرورت دخالت و شرکت آگاهانه مردم در مسائل اجتماعی و سیاسی انقلاب به کشیده شدن سرنوشت انقلاب در پشت درهای بسته و دور ماندن مردم از وقوف به علل و ریشه حوادث منجر نگردد زیرا صرف شرکت مردم در رای دادن و انتخاب کردن بهر ترتیب مخصوصا در فضائی از خضوت و اعمال رعب و وحشت بهیچ نظامی حقیقت و مشروعیت طبیعی نمی بخشد، و هیچکس و هیچ گروه با اتکا به چنین آراستی نمیتواند جز با اعمال خضوت مدعی نمایندگی واقعی مردم و تولید امور سیاسی و اجتماعی جامعه شود، با توجه به درصد میزان بیسواسی مردم و بین جدایی آنها از مسائل سیاسی و بخاطر سهلانگاری دراز محرومیت از تجربه دموکراسی و شرکت و نظارت در امور اجتماعی در یک سال و دو سال و با یک دوره و دو دوره انتخاب نمیتوان حضور واقعی مردم در نهادهای سیاسی را از طریق نمایندگی و انتخاب تضمین کرد و بر آن روح حاکمیت زد.

تغییر مسیر از پرستش شخصیت و آئین شخصیت پرستی به احترام به قانون و ضوابط قانونی یکی از اساسی ترین هدفهای انقلاب است، آنهایی که به رعایت امانت و عهد و پیمان و قیام به شهادت و حضور در زندگی جامعه پلی بند باشند بخوبی می دانند که هدف انقلاب در تمامی تاریخ بشری این بوده است که قدرت فرعی و گروهی را به قدرت قانون مستقل کند زیرا قدرت فرعی و اشتباه و یا تحریف است.

رسمان سفید و سیاه میترسد نهضت های آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ایران بدقت پس از میچاهدتها و فداکارهای قربان به نتیجه ای جز

شکست منتهی شده است ارزیابی این شکست ها و علل اجتماعی و سیاسی آن برای اینست که انقلاب به میراث خوری انقلاب منتهی نشود و ضرورت دخالت و شرکت آگاهانه مردم در مسائل اجتماعی و سیاسی انقلاب به کشیده شدن سرنوشت انقلاب در پشت درهای بسته و دور ماندن مردم از وقوف به علل و ریشه حوادث منجر نگردد زیرا صرف شرکت مردم در رای دادن و انتخاب کردن بهر ترتیب مخصوصا در فضائی از خضوت و اعمال رعب و وحشت بهیچ نظامی حقیقت و مشروعیت طبیعی نمی بخشد، و هیچکس و هیچ گروه با اتکا به چنین آراستی نمیتواند جز با اعمال خضوت مدعی نمایندگی واقعی مردم و تولید امور سیاسی و اجتماعی جامعه شود، با توجه به درصد میزان بیسواسی مردم و بین جدایی آنها از مسائل سیاسی و بخاطر سهلانگاری دراز محرومیت از تجربه دموکراسی و شرکت و نظارت در امور اجتماعی در یک سال و دو سال و با یک دوره و دو دوره انتخاب نمیتوان حضور واقعی مردم در نهادهای سیاسی را از طریق نمایندگی و انتخاب تضمین کرد و بر آن روح حاکمیت زد.

تغییر مسیر از پرستش شخصیت و آئین شخصیت پرستی به احترام به قانون و ضوابط قانونی یکی از اساسی ترین هدفهای انقلاب است، آنهایی که به رعایت امانت و عهد و پیمان و قیام به شهادت و حضور در زندگی جامعه پلی بند باشند بخوبی می دانند که هدف انقلاب در تمامی تاریخ بشری این بوده است که قدرت فرعی و گروهی را به قدرت قانون مستقل کند زیرا قدرت فرعی و اشتباه و یا تحریف است.

رسمان سفید و سیاه میترسد نهضت های آزادیخواهانه و استقلال طلبانه ایران بدقت پس از میچاهدتها و فداکارهای قربان به نتیجه ای جز

من کار می کنم
تا بودن و سروفت هستی را
در پینه های دست
در باغهای تاول
و در جزیره های بزرگ رنج
فریاد کرده باشم.

من کار می کنم
تا هستن هماری انسان را
در کارخانه،

مزرعه،
شالیزار،

در کوره های آتش
در جاده های قیر
و در معدن زغال

آواز داده باشم.

من کار می کنم
پس من هستم
من کار می کنم
تا چرخ روزگار بگردد
تا نبض دوست داشتن

بالنده تر بزند
تا مزرعه همیشه مزرعه باشد
انسان اسیر پنجه های سرمایه دار نباشد.

من کار می کنم
مثل خدا که کارگری را
همواره تجربه دارد
فعال مایه های منم اینک

در خاک

خدا کارگر است.
«امام خمینی»

تاریخی از شکنجه و کشتار

طه حجازی (ح. آرزو)

انگار بابکم
دیگر ضعیف و خسته و بیمار نیستم
آنک تو انگر
سازندهی وقاحت اهرام و دار نیستم
من یک پیچیم.

من از تبار رنج
من از نژاد بییل بدوشان
من از سلاله ای مستضعفین روی زمین
فرزند کار و کوشش و پیکارم.
گیرم که شعر و فلسفه و تاریخ
کامل بر من؟
هرگز نخواهم باشم

اما برادران!
من قلب جاودانه ای شمرم
من جوهر تمام فلسفه هایم
تاریخی از شکنجه و کشتارم.
من وارث تمامی زحمتکشان ایرانم
زیرا که رنج را -
تنهایی و گرسنگی و شب را،
من با تمام وجودم
احساس کرده ام.

این را تمام کارگران
این را تمام مردم دنیا می دانند.

در کارخانه
وقتی کناره کوره های آتش
تنها می مانم
و یاد کوره های آدم سوزی می افتم
و پتک را -
با یاد مفرهای جوانان
بر دوشهای ضحاک
بر آن گذاخته می گویم
انگار کاره ام.

در مزرعه
وقتی میان خوشه های گندمها
با خیل رنجبران،

دهقانان،
برزرگان،

همراه داس خویش
با یاد خلهای گرسنه

هماواز می شوم

ای توده های میلیونی!
ای خلهای محروم
ای فوج کارگران!

دهقانان
رنجبران!

شهر از خروش و کوشش ما
- هر روز -
بیدار می شود

صبح از درون آینه ی بیلهايمان
فریاد می کند
و ماه از تیفه ی برهنه ی الماس داسان.
و کاخهای تاجمداران،

غار تگران،
سرمایه داران،
باور کنید که ویران نمی شود
جز با کلنگ و تیشه ی ما محرومان،
گرسنگان،
کوخ نشینان،

و بشکه های باروت
باروتهای خشم
باروتهای نفرتمان

سوی دشمنان
هرگز به انفجار نمی خیزد
و منجر نمی شود
تا ما گروه کارگران،

دهقانان،
زحمتکشان،

با هم برای همیشه
دستی به اتحاد برآریم
و متحد شویم.

تهران - اردیبهشت ماه ۱۳۵۹

این حقیقت را خیراندیشان به اطلاع مسئولان
برسانند که وقتی به خدمتگزار نسبت خیانت می
دهند و وقتی این مسئله بصورت یک وسیله تشییع
و تحکیم قدرت آنهام با اسم اسلام درآید آنوقت نه
تنها اصل و اساس انقلاب بخاطر می افتد بلکه
ریشه اعتقادات اسلامی مردم نیز پژمرده می شود.

اتقصادی خود قرار دارند.
قدرت فری و گروهی میتواند با
استفاده از احساسات ساده و پاک
مردم و بی اطلاعی آنها از علل و
ریشه مسائل توده ها را بفرسرد
مصلحت آنها و به نفع مصلحت خود
برانگیزند و از نیروی که میتوانند
باید خلاق و زندگی آفرین و ارزش
زا باشد نیروی ویرانگر و مهلک
بسازد.

آنچه که امروز در کشور ما پس از
انقلاب ایجاد شده است نظام طاقتی
هرگز نتوانست آنرا بوجود آورد در
رژیم طاقت مردم در کنار هم و
دست در دست هم مبارزه می کردند:
مبارزه با استبداد و اختناق عامل
براندازند و از نیروی که میتوانند
باید خلاق و زندگی آفرین و ارزش
زا باشد نیروی ویرانگر و مهلک
بسازد.

این حقایق است که از پس
هزاران سال تاریخ تجربه انسانی در
تکاپوی آزادی بوجود آمده و امروز
بصورت روابط انکارناپذیر علوم
اجتماعی و انسانی در آمده است بنابر
این تکرار آن در جهت خصومت و
دشمنی با هیچ فرد و هیچ گروه نیست،
زیرا آنکه بر امانت و عهد و
پشیمانی خود استوارند و آنکه بر
شهادتهای خود قائم و استوارند
و طیفه ای جز بزرگو کردن این حقایق
تاریخی ندارند و این همان کسانی
که میراث انقلاب مردم خود و میراث
فرهنگ و ملیت و مذهب و قومیت و
تعمیر ارضی سرزمین مادری خود
را گرامی میدارند و اگر قلم و قدسی
میزنند نه برای گرفتن سهمی از قدرت
است و نه برای رقابت و دشمنی با
افراد و گروههاست بلکه برای اینست
که خون هزاران شهید انقلاب و امید
میلیونها انسان مستبدانه استعمار و
استبداد قربانی جهالت ها و هوسها و
طمع ها و توطئه ها نگردد و سرانجام
آنچه که با خون و شهادت از چنگال
خرنبار امپریالیزم و مزدوران آن
گرفته شده است به علوم حریص آنها
و دیگر جهالتوران در کمن تنسته
باز نگردد.

بنیادها و وسایل گوناگون دولتی و
ملی برای شرکت در درگیری ها و
تظاهرات و برگزاری سالروز و
پراکنده کردن اجتماعات در آمادگی
کامل بسر می برند؟
آیا این همه تلاش ها و
برانگیختن مردم در برابر یکدیگر و
ایجاد خصومت بین آنها برای اینست
که به جای طبقه حاکمی که در
انقلاب سرنگون شد طبقه حاکم
جدیدی به نشیند؟ آیا هرگز گروهی
که با استفاده از این گونه شیوه ها به
قدرت مطلقه برسد اگر در هدف خود
موفق هم بشود مگر سرنوشتی جز
سرنوشت قدرت استبدادی، شاه
مخلوع خواهد داشت؟

آیا در این مسئله شکی وجود دارد
که گرفتن قدرت وسیله خصومت و با
ایجاد خصومت بین مردم و تحمیل
وحشت و سکوت به مردم از راه چوب
و چماق به نتیجه ای جز حکومت
استبدادی و عوارضی فاسد گوناگون
اجتماعی و اقتصادی و فرهنگی آن
نمی رسد؟

آیا در این مسئله تردید وجود
دارد که با وجود کمسکس های داخلی
و بی نظمی هیچ جامعه ای قادر به نبرد
با امپریالیزم و تحمل فشارهای
نظامی و سیاسی و اقتصادی آن
نخواهد بود؟

آیا در این مسئله هم شکی وجود
دارد که بهانه ایجاد نظم خود وسیله
ایجاد خفقان است؟ و آیا ایجاد
بی نظمی و افزون مصنوعی ناامنی
خود وسیله ای نیست که دشمنی ها
تندتر و تفرقه ها زیادت و درگیریها
شدیدتر شود و مردم غوطه ور در
بحران و بی نظمی و بی کاری و گزنی
و ناامنی و نگران از آینده خود به
استقبال نظمی که جز استبداد و
خفقان نیست بیرون و در جوی از
عصیبت ها و سرخورده گی ها و
نگرانی ها و در قضاتی از سرورگی
و بی اعتمادی و بی خبری با پای خود
به منبع دیکتاتوری گام بگذارند؟
اگر ما در مسیر حوادث تاریخی
خود باز دیگر بر سر دو راهی
سرنوشت رسیده ایم آیا میتوانیم قبل
از اینکه به راه انحرافی آن پرتاب
شویم با لحظه ای تأمل بخود انیم و از
سقوط در سرنوشتی که خصومت ها و
را قربانی مواضع خصوصی موقتی و
ناپایدار خود نگیم راه بازگشت به
واقعیت همچنان گمراه کننده است.

در کتابی تحت عنوان سقوط شاه فریدون هویدا میگوید: شاه، مالیخولیائی، بی لیاقت، دروغگو، ترسو و خیانتکار بود

اخیرا کتابی تحت عنوان «سقوط شاه» بزبان فرانسه منتشر شده
است. این کتاب را فریدون هویدا سفیر طاقتی ایران در سازمان ملل
متحد و برادر امیرعباس هویدا نخست وزیر معلوم نوشته است.
نویسنده به علت نقشی حساس خود در جریان های سیاسی و همچنین
مسئولیت های مهم برادرش به عنوان نخست وزیر در نگارش این کتاب
بی نظر و بی غرض نیست ولی در مورد شاه سابق حقایق را بازگو
میکند. وی که «سفیر آریمهر» در سازمان ملل بود شاه را، مالیخولیائی،
بی لیاقت، دروغگو و ترسو مینامد و میگوید این عنصر نالایق سعی
میکرد خیانت ها و اشتباهات خود را در پشت دیگران مخفی کند و آخر
الامر نیز فرار را برقرار ترجیح داد.

فریدون هویدا در تکمیل ای که آخرین سطرهای کتاب را به پایان
میرساند نوشته است: «نوشتن این کتاب برای من بسیار مشکل بود
وقتی نسخه دست نویس پایان یافت تمام نیروی من نیز باتمام رسید
هنگام نوشتن خشم و ناراحتی سرپایی وجود مرا در خود میگرفت و
دستهایم میلرزید، اما سعی میکردم خونسری خود را حفظ کنم. در هر
صفحه مسئولیت مستقیم شاه را در قتل برادرش به وضوح و روشنی
احساس میکردم... من قبلا تصمیم نداشتم راجع به تحولات ایران چیزی
بنویسم. میخواستم به ادبیات و نقاشی پناه ببرم تاریخ ها و دردهای خود
را فراموش کنم. اما اتهامات خلاف واقعی که شاه به او نسبت داد و
دروغهایی که در مصاحبه خود با روزنامه لوموند ۲۷ آوریل ۱۹۷۸
عنوان کرد مرا دچار عصیان کرد و تصمیم گرفتم حقایق را منتشر سازم.
انتشار این حقایق را من مدیون حافظه و خاطرات برادرم هستم، برادری
که فدای خیات های دیکتاتور شد. او همیشه میگفت: من خیلی چیزها
را میدانم، بر بسیاری از اسرار محرمانه واقفم اما نمیتوانم فعلا آنها را
فاش سازم. شاه در مورد من خیلی بد عمل کرد لکن من از کسانی نبودم
که در لحظات آخر رو برگردانم. تمام این مسائل را در خاطراتم خواهم
نوشت...»

افسوس که مهلتی برای نوشتن این خاطرات افشاگرانه باقی نماند.
او یک ماه مهلت خواسته بود تا اسرار محرمانه را برشته نگارش درآورد
ولی با تقاضای او موافقت نشد.

فریدون هویدا دلایل و مدارک مختلفی بر جریایات شاه نقل میکند.
خیانت ها و جنایت هایی که بر نسل معاصر پوشیده نیست اما ششین آن ها
از زبان کسی که خود سفیر شاه بود و از مهره های حساس رژیم جبار
بشمار میرفته مخصوصا برای خارجیان قابل توجه است. این مطالب از
سوی وی در صندلی اتهام و برادر دادگاههای اسلامی بیان نمیشود بلکه
در حالی انتشار می یابد که نویسنده در خارج از ایران و با آزادی
روزگار میگردد.

شوم با لحظه ای تأمل بخود انیم و از
سقوط در سرنوشتی که خصومت ها و
را قربانی مواضع خصوصی موقتی و
ناپایدار خود نگیم راه بازگشت به
واقعیت همچنان گمراه کننده است.

نوسازی و کهنه سازی جامعه

بقیه از صفحه ۱

کیری مشابهی را دامن میزند. روشن شدن بخش کربه چهره غرب در توطئه های استعماری و استثمار داخلی و بین المللی تریپا بی پایه بودن آن تصور متعالی نسبت به «مدینه ی فاضله» متصور را نشان داد.

در این باره واقعا توضیح بیشتری لازم نیست. چرا که متفکرین ایرانی در چند دهه ی گذشته آذنان را در این مورد به حد کافی روشن کرده اند. اشاره میکنم به نوشته های جلال آل احمد و دکتر شریعتی درباره ی غرب زدگی و نتایج زیانبار آن. خلاصه پیام این است که تعالی سیاسی و اجتماعی و صنعتی شدن را با غربی شدن یکی نگیریم و متوجهی این نیرنگ ترسناکه باشیم که میکوشید نوعی توسعه ی اقتصادی و صنعتی بی پایه را که معطوف ظاهر یی و بناهای «مترقی» و «غربی» بود و در باطن به محور فرهنگ و ملیت و وابستگی زائده وارما به سرمایه داری منجر میشد به عنوان «نوسازی» و «تمدن بزرگ» به ماقبال کند. این معنا خوشبختانه از لحاظ مردم و رهبری انقلاب شناخته شده است.

از مفاهیم مورد قبول دیگر در مقوله ی نوسازی همزمان نبودن حدوث آن در جوامع است. این ناهمزمانی هم نسبت به اجتماعات مختلف در مقایسه با یکدیگر و هم نسبت به بخشهای مختلف یک جامعه مصداق دارد. منظور این است که شرایط عینی و ارزشهای غالب اجتماعی در یک جامعه ی معین باید به مرحله ی القای ورود به مقوله ی نوسازی برسد. چنین شرایطی ممکن است در جامعه ی همسایه وجود نداشته باشد یا ارزشهای آن جامعه نقطه ی شروع و زمان دیگری را برای نوسازی تجویز کند. «ماکسی» و «بر» عالم معروف اجتماعیات معتقد بود که اصلاحات دینی پروتستانها در مذهب مسیح و روح فدایت و سوداگری ناشی از آن مبتنی راگونی ارزشها، تحول جوامع مسیحی غرب، و شروع تغییر و پیشرفت بوده است. در عین حال، مبتکرین نوسازی در ژاپن از عصر میجی به بعد کوشش برتلفیق نوسازی با ارزشهای سنتی جامعه ژاپن داشته اند. این که تحول و نو شدن تا چه حد برپا و در سنن قدیمی تاثیر میگذارد خود بحث وسیعی است. اما مسلم است که اگر ارزشها و اعتقادات سنتی به تناسب متحول نشوند، به همان اندازه ای که بریدن یکدفعه از آنها میتواند به حال تحول طبیعی جامعه محصور باشد، نسبت به نوسازی واقعی محدود کننده تواند بود.

این موضوع ما را به مقاومت هائی که نسبت به نوسازی میشود میکنند. روشن است که نوسازی در تمام ابعاد خود چیزی نیست که تنها «خوب» باشد. در واقع نوسازی، بخصوص اگر ناسنجیده و غیرمنجمد و بایگانگی و قطع رابطه با ارزشهای ریشه دار جامعه عملی شود، موجب برخورد، تنازع، سرخوردگی، و آوارگی ذهنی و عینی فراوان خواهد شد. انگیزه ی اصلی مقاومت در برابر آن نیز احتمالا همین است. یکی از مؤلفین بنام درین رابطه ضرب المثلی از قبیله ی باسوتو در آفریقای جنوبی نقل کرده است که میکویید: «اگر مرصی بخواهد از رسوم قدیم زندگی چاشنود و عادات خوب خود را به دوراندازد، بهتر است قبلا مطمئن باشد که چیزهائی به همان ارزش برای جایگزینی در اختیار دارد. ریشه های مقاومت در برابر نوسازی در جوامع سنتی احتمالا نیمی از چنین احساسات محافظه کارانه ای است. همچنین، تمایل و آرزوی تطبیق یا

مناسب گردند. این موضوع به معنای آن نیست که از تمام ارزشها و اعتقادات سنتی خود دست بشویند (که در واقع همان چیزی است که نظامهای توتالیتر چه تبلیغ می کنند و به اغلب احتمال به رشد ناموزون یا نوسازی غیر طبیعی منجر می گردد). اما مسلم است که آن بخش از ارزشها و اعتقادات مخمل پیشرفت باید متحول شود.

یکی از اساتید فرنگی، طیفه بندی جالبی دارد که ذکر آن به روشن شدن مطلب کمک می کند. به نظر او، میان سنت و سنت گرایی باید تفاوت گذاشت. سنت معطوف باورها و آیین های یادگار گذشته است و به نسبتی که گذشته ها دوباره تفسیر شوند، تغییر می کند. اما سنت گرایی این باورها را تصحیح کرده مقدس می دارد. سنت گرایی اصرار دارد که امور زندگانی به روال زمانهای پیش جریان یابد. همین اصرار است که آنها را با مظاهر روز زندگی بیگانه کرده در تضاد نابود کننده قرار می دهد.

عناصر لازم و مکمل تحول فردی در فرایند نوسازی تغییر جامعه است. نضج گرفتن پایه های صنعت و کشاورزی و خدمات و ارتباطات و افزایش تولید، یا به عبارت دیگر تحقق رشد اقتصادی، از لوازم نوسازی است. اینکه شاید دلیل آنکه در ابتدای مقاله گفته شد توسعه ی اقتصادی از علقه مهم تحقق نوسازی است اما تمام آن را در بر نمی گیرد تا حدودی روشنتر شده باشد. از عناصر دیگر تغییر جامعه،

نقص فنی در کویر!...

بقیه از صفحه ۱

اعضای تیم نجات از گروههای ویژه دولتی از نیروهای مسلح چهارگانه انتخاب شده و اغلب از چتر بازهای نیروی زمینی بودند. در بین مریمان آنها طهار از مشاورین انگلیسی، مشهور نام برد که متعلق به گروه خیلی ورزیده و پیشرفته خدمات مخصوص هوایی میباشند. این گروهی است که بطرز مؤسسی در مقابل تروریستهای ایرلندی در انگلستان و ایرلند فعالیت داشته است. گویا افرادی از یک گروه آلمانی ویژه نیز که آن هم یک گروه تروریستی است در این عملیات تمرینی شرکت داشته اند.

باور اختیار داشتن نیروهای پشتیبانی متعدد تیم نجات برای تمرین به نقاط بیابانی فاش شده ای در جنوب غربی کشور آمریکا اعزام شد. در این نقاط آنها هفت بار کامل عملیات نجات را در روز و هم بطور شبانه انجام دادند که برتراند در مقابله با گروهی که در اثر راههای احتمالی با در اثر تشنگی و برخواستن هواپیماها و هلیکوپترها به هوا بر میخیزند آمادگی داشته باشند.

عسکری هوایی از نقاط مناسب در ایران تهیه شد. در نوامبر گروهی از هلیکوپترهای سیکورسکی به نام هواپیما بر اتسی نیز مستقر شدند. و هشتم ژانویه کاتر پیکار دیگر با اظهار این جمله که عملیات نظامی برای نجات گروهگانها مستطتا با شکست مأموریت و کشته شدن گروهگانها خاتمه خواهد یافت فریبکاری را ادامه داد. در عین حال طهار باخاطر نزدیک بودن عملیات نجات گروهگانها بود که کاتر اعلام کرد آمریکا تنها منجمله خاتمه گروهگانها باین مسافرات نکنند و خبرنگاران هم حضورشان را کم کنند.

در حین که این جریانها ادامه داشت قسمتی از تیم نجات شامل خلبانها و خدمه (در طاهر به عنوان تمرین عملیات هوایی مشترک با نیروهای مصر و عربستان سعودی و در باطن برای آغاز عملیات نجات) به مصر رفتند. طهار از نشان میداد که موقع عملیات فرار رسیده بود. بنابراین بازمید یک تیم صلب سرخ از پنجاه گروهگان در سفارتخانه مطوم شد که تمام گروهگانها در سفارتخانه نگهداری میشوند. طهارحان آمریکائی هم چنین مطلع شدند که تعداد محافظین سفارتخانه قابل پناه بود. هم چنین در فصل بهار، شها رو به کوزامی می رفت و این بیان منتهی بود که مدت زمانی که تیم نجات میتراست در پناه

است با ابعاد و زوایای مختلف. پیشرفت در یکی از زمینه ها به معنای تحقق نوسازی نیست که ممکن است برای آن محدود کننده باشد. در حقیقت با همین زمینه ی استدلالی است که می توان تکلیف رژیم های استبدادی و ارتجاعی و فاشیستی را معلوم نمود. و نکته واقعت آن نیست که حکومتهای فرانکو در اسپانیا، خاندان سعود در عربستان، هیتلر در آلمان و امثالهم در اینجا و آنجا، مثلا، در زمینه ی توسعه ی اقتصادی یا گسترش آموزش هیچ کاری نکرده اند. و اگر با کاری از آنها روبرو شدیم حتما باید نابودش کنیم که طاغوتی است. این از ترس واقعت سر به زیر برف فرو بردن است که نشانه ای است بر ضعف پیشش و قدرت استدلال. حقیقت آنست که این نوع رژیم ها الزاما به تغییراتی کردن می گذرانند. بعد که عواقب تحولات دامنگیر آنها شد یا باید محتوا و نحوه ی عمل رژیم تغییر کند و با شرایط تازه منطبق گردد (که غالبا به لحاظ طبیعت آن ممکن نیست) یا رژیم باید نابود گردد.

این واقعت را رژیم های استبدادی و ارتجاعی نیز خوب می دانند. اما چون در جهان امروز به جلوگیری از ورود تغییر و تحول قادر نیستند پس به نزاع ابلهانه با مظاهر آن بر می خیزند. بی جهت نیست که بخش اعظم همت حکومت شاه صرف سرکوبی دانشگاه و روزنامه ها و احزاب و دادگستری می شد. قوام و استحکام این مظاهر ترقی محل راه هرنوع حکومت استبدادی و

فرانس صحبت میکردند. آنها هم گفتند که از اتوبوس پیاده شویم و دستپایمان را بند کنیم و گفتند که اگر عمل خلاصی نکنیم کاری بکارمان نخواند داشت. ولی راننده اتوبوس از وحشت فریاد کشید. آنها هم با قنداق تفنگ سراسر زده دستپایش را از پشت بستند و با گفتند که روی زمین بپروایم.

مسافری گفتند که دو مامور با موتورسیکلت باطراف باند میرفتند و با پیله مشورت میکردند. والاخره با پنتاگون در این مورد تماس گرفته شد. سوال این بود که با همیمان نخواند چه باید کرد. جواب آنند که آنها را با یک ت - ۱۳۰ موقفا از ایران خارج کنید. مرد ایرانی در این باره گفت «آنها دو پلور ما را سوار اتوبوس کردند و یک آمریکائی اتوبوس را بطرف یکی از هواپیماها برد و با گفت که سوار هواپیما شویم. وقتی که با ما میخواستیم سوار شویم ناگهان یکی از هواپیماها آتش گرفت. نبدانم چطور. فقط تاگهان آتش گرفت.»

در واقع پیش از یکی بود چریک یکی دیگر از هلیکوپترها نیز خراب شد بطوری که دیگر قابل پرواز نبود. در اینجا فرماندهان عملیات بهجت پیرامون ادامه با هواپیماها اغلب در ارتجاع طبق نقشه که شش فرزند هلیکوپتر قابل استفاده باشند درحالیکه فقط پنج هلیکوپتر سالم مانده بود. درحین که ت - ۱۳۰ با سرعت رسانی سایر هلیکوپترها مشغول بودند. بهجت با ادامه یافت. فرمانده کل در محوطه که یک سرنگ چتر باز نیروی زمینی بود باین نتیجه رسید که با هر طریقت موجود اگر اتفاق پیش بینی نشده یکی هم میافتاد بعضی از گروهگانها با کماندوها مجبور میشدند در این بمانند. سپس بمافوق خود در یک نقطه فاش شده - احتمالا در یک هواپیما - در خلوصیهات پیشوا خود را فاش کردند. عملیات مخایره کرد پیام از طریق سرنگر نیروی زمینی که مسئول عملیات بود به پنتاگون و ژانجا به کاتر در کتخ سفید رسید.

صاحت ۲/۳۰ بعد از ظهر درواشنگین یعنی بعد از اینکه تیم نجات نزدیک چهار ساعت در بیابان بودند رئیس جمهور مایوس با اتفر کردن مأموریت موفقتی کرد او فقط از یک نظر اظهار خوشحالی کرد و گفت «افلا تقاتی نداشتیم و کشف هم نشدید. میتراست از این بدر بشود»

اتفاقا هیستورم هم شد و خیلی هم بدر شد. فرجود نیمه شب بوقت محلی درووی چاه خاکی که از وسط محوطه فرود رد میشد اتوبوسی پراز مسافران ایرانی پدیدار شد. مسافری با کماندوها هم رو از دیدن یکدیگر که خورده بودند یکی از ایرانیها جدا گفت «ما اول فکر کردیم که آنها راهزندان یکی فوت را آنها

بقیه در صفحه ۷

نخواند داشت.

به هر حال، هواپیماها یکی پس از دیگری روی باند علامت گذاری شده در بیابان نزدیک رباط پشت بادام فرود آمدند. در همین حال هشت هلیکوپتر آر - ۱۳۰ - ۴ چهار اشکالاتی شده بودند هنگامی که آنها از روی برای عمان پرواز میخسکی رسیدند و در حالی که بدون چراغ و در نورماه پرواز میکردند و عدد از هلیکوپترها با طوفان شن شدید برخورد کردند و هر دو چهار اشکالات مهم شدند. یکی از آن دو باخاطر اشکالات هیدرولیکی مجبور بود پرواز کند. یک هلیکوپتر سالم به کمک آن آمد و سر نشینان آنرا برداشت و با هم به محوطه باند فرقی الکر که پنج ساعت و پانصد مایل دریائی فاصله داشت رسیدند. اما هلیکوپتر دومی که گرفتاری نلوری پیدا کرده بود به نلو هواپیما بریزیت که در ساحل بود بازگشته به این ترتیب از هشت هلیکوپتر سیکورسکی شش عدد به مقصد رسیدند.

بعد از فرود تمام سیستم هیدرولیکی یکی دیگر از هلیکوپترها نیز خراب شد بطوری که دیگر قابل پرواز نبود. در اینجا فرماندهان عملیات بهجت پیرامون ادامه با هواپیماها اغلب در ارتجاع طبق نقشه که شش فرزند هلیکوپتر قابل استفاده باشند درحالیکه فقط پنج هلیکوپتر سالم مانده بود. درحین که ت - ۱۳۰ با سرعت رسانی سایر هلیکوپترها مشغول بودند. بهجت با ادامه یافت. فرمانده کل در محوطه که یک سرنگ چتر باز نیروی زمینی بود باین نتیجه رسید که با هر طریقت موجود اگر اتفاق پیش بینی نشده یکی هم میافتاد بعضی از گروهگانها با کماندوها مجبور میشدند در این بمانند. سپس بمافوق خود در یک نقطه فاش شده - احتمالا در یک هواپیما - در خلوصیهات پیشوا خود را فاش کردند. عملیات مخایره کرد پیام از طریق سرنگر نیروی زمینی که مسئول عملیات بود به پنتاگون و ژانجا به کاتر در کتخ سفید رسید.

صاحت ۲/۳۰ بعد از ظهر درواشنگین یعنی بعد از اینکه تیم نجات نزدیک چهار ساعت در بیابان بودند رئیس جمهور مایوس با اتفر کردن مأموریت موفقتی کرد او فقط از یک نظر اظهار خوشحالی کرد و گفت «افلا تقاتی نداشتیم و کشف هم نشدید. میتراست از این بدر بشود»

اتفاقا هیستورم هم شد و خیلی هم بدر شد. فرجود نیمه شب بوقت محلی درووی چاه خاکی که از وسط محوطه فرود رد میشد اتوبوسی پراز مسافران ایرانی پدیدار شد. مسافری با کماندوها هم رو از دیدن یکدیگر که خورده بودند یکی از ایرانیها جدا گفت «ما اول فکر کردیم که آنها راهزندان یکی فوت را آنها

بقیه در صفحه ۷

نخواند داشت.

به هر حال، هواپیماها یکی پس از دیگری روی باند علامت گذاری شده در بیابان نزدیک رباط پشت بادام فرود آمدند. در همین حال هشت هلیکوپتر آر - ۱۳۰ - ۴ چهار اشکالاتی شده بودند هنگامی که آنها از روی برای عمان پرواز میخسکی رسیدند و در حالی که بدون چراغ و در نورماه پرواز میکردند و عدد از هلیکوپترها با طوفان شن شدید برخورد کردند و هر دو چهار اشکالات مهم شدند. یکی از آن دو باخاطر اشکالات هیدرولیکی مجبور بود پرواز کند. یک هلیکوپتر سالم به کمک آن آمد و سر نشینان آنرا برداشت و با هم به محوطه باند فرقی الکر که پنج ساعت و پانصد مایل دریائی فاصله داشت رسیدند. اما هلیکوپتر دومی که گرفتاری نلوری پیدا کرده بود به نلو هواپیما بریزیت که در ساحل بود بازگشته به این ترتیب از هشت هلیکوپتر سیکورسکی شش عدد به مقصد رسیدند.

بعد از فرود تمام سیستم هیدرولیکی یکی دیگر از هلیکوپترها نیز خراب شد بطوری که دیگر قابل پرواز نبود. در اینجا فرماندهان عملیات بهجت پیرامون ادامه با هواپیماها اغلب در ارتجاع طبق نقشه که شش فرزند هلیکوپتر قابل استفاده باشند درحالیکه فقط پنج هلیکوپتر سالم مانده بود. درحین که ت - ۱۳۰ با سرعت رسانی سایر هلیکوپترها مشغول بودند. بهجت با ادامه یافت. فرمانده کل در محوطه که یک سرنگ چتر باز نیروی زمینی بود باین نتیجه رسید که با هر طریقت موجود اگر اتفاق پیش بینی نشده یکی هم میافتاد بعضی از گروهگانها با کماندوها مجبور میشدند در این بمانند. سپس بمافوق خود در یک نقطه فاش شده - احتمالا در یک هواپیما - در خلوصیهات پیشوا خود را فاش کردند. عملیات مخایره کرد پیام از طریق سرنگر نیروی زمینی که مسئول عملیات بود به پنتاگون و ژانجا به کاتر در کتخ سفید رسید.

صاحت ۲/۳۰ بعد از ظهر درواشنگین یعنی بعد از اینکه تیم نجات نزدیک چهار ساعت در بیابان بودند رئیس جمهور مایوس با اتفر کردن مأموریت موفقتی کرد او فقط از یک نظر اظهار خوشحالی کرد و گفت «افلا تقاتی نداشتیم و کشف هم نشدید. میتراست از این بدر بشود»

اتفاقا هیستورم هم شد و خیلی هم بدر شد. فرجود نیمه شب بوقت محلی درووی چاه خاکی که از وسط محوطه فرود رد میشد اتوبوسی پراز مسافران ایرانی پدیدار شد. مسافری با کماندوها هم رو از دیدن یکدیگر که خورده بودند یکی از ایرانیها جدا گفت «ما اول فکر کردیم که آنها راهزندان یکی فوت را آنها

بقیه در صفحه ۷

جنبش

پیکار در راه دروغ

بقیه از صفحه ۳

انچه متروانم ادعا کنیم اینست که هرگز راه خیانت به اصول آزادی و استقلال ایران را نپیموده ایم. هرگز در راه افغال مردم نپوده ایم و هرگز اصول فکری و اعتقادی خود را وسیله گمراهی دیگران و یا رسیدن خود به جاه و مقام و پول و ثروت قرار نداده ایم. هرگز جز به ایجاد یک نظام مستقل و مترقی سیاسی و اجتماعی و اقتصادی به نفع توده های ستمدیده وطن خود گرایش به هیچ قدرت بیگانه و هیچ قدرت داخلی نداشته ایم.

و خیلی مشتاقیم که مدعیان طرفداری از طبقه کارگر به ما نشان دهند فردی و یا گروهی را که هرگز در افکار و عقاید خود دچار اشتباه نشده باشند و هرگز در فعالیت های خود ذره ای به خطا نرفته باشند. ما از شمار چنین مدعیانی نیستیم زیرا مطلق گرائی را در قدرت و توانائی نوع بشر نمی بینیم اگر آنها چنین ادعائی دارند خدا آنها را به مردم این سرزمین به پخش، باید گفت پس بشارت باد بر اطمینان و بر جانوران و بر گیاهان و بر جمادات که خداوند در روی زمین دست به خلقت نوع تازه ای از انسانها زده است.



باید با شهامت و شجاعت اظهار داشت که رقابت، اختلاف درجات، عدم تساوی، اجناس و کالاها هرگز به عنوان تکیه گاه وجودی و ارتباطی جانشین روابط واقعی بین انسان ها نخواهند شد. باید اعتراف کرد که هیچ زندگی در تفاوت های واقعی حاصله از زندگی و هستی حقیقی افراد، خود را ظاهر نخواهد کرد. زندگی هستی ای که دیگر افسون شده میل ممتاز بودن و مشخص بودن از سایرین نیست، بلکه محسوب این تمایل است که هر کس همان باشد که هست یا به عبارت دیگر هر کس نوش باشد.

مظهر مومکراسی بوده اند نشانه های دیکتاتوری و قدری معرفی خواهند شد. در رشته اقتصاد، انحراف از صداقت و راستی وجود حد و اندازه را در ترقی دستمزدها از میان خواهد برد و از تحول و پیشرفت در تولید و بهبود محصول جلوگیری خواهد کرد. خلافتی و دروغ پر دازی موجب میشود که مصرف کننده خود را از کالاها و اجناس اساس طعمی غیر واقعی و موهوم داشته باشد، اجناس و کالاهایی که تاثیر و دوامشان خیلی بیش از اجناس واقعی است. بالاخره لازم می آید که یکبار برای همیشه صداقت و حقیقت مورد ستایش قرار گیرد و دنیائی بوجود آید که در آن هر کسی بیشتر به بودن فکر کند تا به جلوه کردن. به آفریدن بیاندیشد تا به خرده گیری نمودن. به زندگی کردن تفکر نماید تا به کشتن. بالاخره ناچار خواهیم بود واقعیت را نهادهای هستی و هاندانی را بپذیریم تا در همه جا چشمه تفاوت های واقعی را رهائی بخشیم. بدون هیچ تردید یک روز تفاوت های واقعی حاصله از زندگی و هستی حقیقی افراد، خود را ظاهر خواهد کرد. زندگی هستی ای که دیگر افسون شده میل ممتاز بودن و مشخص بودن از سایرین نیست، بلکه محسوب این تمایل است که هر کس همان باشد که هست یا به عبارت دیگر هر کس نوش باشد. به عنوان مثال باید با جرات گفت یک تنوری اجتماعی نباید بر مبنای موافقت یا مخالفت با مجموعه افکار و نظریات فروید و ویرنه و آندیشه ها

نویسنده: ژاک آتالی
استاد تحقیق در
کرسی اقتصاد
پلی تکنیک فرانسه

والگروها و نمونه های اجتماعی و حتی انواع جانوران و اشیاء را کاهش میدهد. همین ترتیب یکسانی و هسانندی غیر قابل تحمل میشود زیرا حکمت و خرد کهن ملت ها به این نکته اعتقاد دارد که هسانندی و یکسانی به نیستی و فانی انسان ها و ملت ها میانجامد. پس دنیای ماتریع میدهد که در روایا و تخیل تفاوت زندگی کند یا به عبارت دیگر در دنیای دروغین پی برود که آفریننده یک گوناگونی تصنیف است. دنیای ما تمایلی بزندگی در حقیقت یکسانی و یکسانی و با آفرینش سخت تفاوت ها و ناهسانی های واقعیت ندارد. اما یک روز بالاخره صداقت و راستی انتقام خود را از دروغ گوئی خواهد گرفت. اختلافات واقعی و افسون قدرت، تاب و توان خود را از دست میدهند کسانی که در علوم و دانش ها به دروغ توسل میجویند دیگر مورد توجه قرار نمیگیرند. به علت توسل به هر دلیل و ادعای غیر موجهی احساس صداقت و واقعیت را بکلی از دست میدهند. آنها در نظر مردم تلهفانت چینی هانی محسوب میشوند که مسلک تحقیق بر چهره زده اند و جز حرف های های جعل و دروغ، تئوریسین های کزی و نادرستی و تکسین های تظاهر و تصنع شخصیت دیگری در جامعه ندارند کسانی که در سیاست به دروغ متوسل میشوند بالاخره یک روز میان ها را خالی از تماشاگر می بینند آنها به منزله افرادی خواهند بود که خط بطلان بر روی تمام تصورات و پندارهای آنها کشیده شده و بالاخره این الگروها و نمونه های برجسته به صورت کلیس و بختک در خواهند آمد دروغگوین سیاسی که زمانی

حکومت دروغ

بر دنیای سیاست، مذهب و اقتصاد

بالاخره یک روز صداقت و راستی انتقام خود را از دروغگوئی و دغلکاری خواهد گرفت

باید دنیائی ساخت که در آن هر کس بیشتر به بودن فکر کند تا به جلوه کردن، به آفریدن فکر کند تا به خرده گیری کردن، به زندگی کردن بیاندیشد تا به کشتن و تباه کردن.

چنین بنظر میرسد که امروز در همه زمینه ها از جمله علوم انسانی، علوم سیاسی، علوم اقتصادی و دیگر رشته ها دروغ حکمرانی میکند. آیا باید آن را در تمام مظاهر اجتماعی به عنوان یک ضرورت مورد قبول قرار داد و یا هم چون ماده مخدر، خطرناک و کشنده ای معرفی کرد؟ بدون شک ابتدا باید کاربرد و نقش آن را در زمینه های مختلف اجتماعی مورد سنجش قرار داد. در علوم انسانی، هر سجنه گامی که گامت اعظم نیروی خود را وقف دروغگوئی بر روی اندیشه دیگران میکند تا آنان را مورد انتقاد و خرده گیری قرار دهد. نیستند ها، تئوریسین های سوسیالیست را متعصبانی برای «مربایه جلوه میدهند علمی اقتصاد ریاضی سایر ریاضی دانان را با نقل عبارات نقلی به عنوان شالواتان معرفی می کنند. روانکاران هرگز بدون تاسزا و دشنام های فضاحت بار با کسی در رشته آنها به تفکر و تامل پردازد برخورد نمیکنند. در سیاست داخلی، هر حزب و گروهی اعلام میکند که میل دارد با نفاق حزب و گروه دیگر حکومت را بدست گیرد در حالیکه تمام توافقات و تفاهات های انتخاباتی برای آنست که این حزب جانشین حزب و گروه دیگر شود. هر حزب و گروهی اظهار میدارد که از خیانت دیگری میترسد در حالیکه برای تنها بودن در قلمرو مشترک انتخابات چنین خیانتی نهایت آرزوی اوست. در سیاست خارجی، ابرقنرت ها چنین وانمود میسازند که غیر قابل انتقاد هستند در حالیکه خط و صیانت برتری آنها بر سایر کشورهای جهان جز ایجاد ترس مخصوصا ترس

تورم: یک اختراع قرن بیستم!

بقیه از صفحه ۸

فیزیولوژی عادی ان در آمده است، بدست خواهیم آورد. تردید نیست که بعد از نخستین جنگ جهانی، سرعت تولید و کارائی تولیدی بر آهنگ سرعت خود افزودند و این، به نسبت قرن نوزدهم، تداوم آشکاری داشت. اما، حجم وسیع عرضه ها، دیگر نظیر گذشته، با کاهش مطلق قیمت های تمام شده و قیمت ها حل نشد. بلکه بصورت افزایش کلیه قیمت های اسمی در آمد. به گفته کارشناسان و تائید کارتل ها، ساخت های اقتصادی، دینامیس تقاضای گونه گون (غیر نظامی، نظامی، خصوصی، عمومی)، نهادهای شدن و سازمان بهره ها و نیازهای اجتماعی، همجنسی - رقابت سبک های زندگی میان طبقات؛ مقاومت مؤثر سندیکاهای کارگری در برابر کاهش دستمزدهای اسمی (مقاومتی که حاصل سالیهای ۱۹۳۰ است) سنگین شدن هزینه سرمایه های ثابت و بهدکار شدن شرکت ها و موسسات، پرداخت های پولی آزاده شده از اجاره های گذشته (چنگ ۱۸ - ۱۹۱۴ بطور واقعی و نهائی پشتوانه طلا را دارد)، انفجار بانکی بین المللی اخیر و گسترش موج جهانی از صوری و در کار و همه به شکل و صورتی در کار خلق تورم نقش های مؤثر داشته اند. کلیه این عناصر بر شمرده که خاص قرن بیستم شناخته میشوند و همگام و همراه همه پدیده های تولید بوده اند نمی توانست تنش هائی را که در عرصه اقتصاد و اجتماع وجود آورده اند، بر طرف نمایند مگر از طریق یک حرکت گریز به پیش ارزش های اسمی. بدین ترتیب، تورم در طول دهه های گذشته بصورت، نوآوری بزرگ قرن بیستم در آمد و در آینده نیز بصورت یک تورم بزرگ باقی خواهد ماند چون در راه تداوم آن مانی وجود ندارد بدین لحاظ کلیه نقلی هائی که علیه تورم میشود از مکتبیم با ناتوان بوده و خواهند بود و فقط بحسب فرزنکسیون های سیاسی یا ایده نولوژیک، بر زبان ناطقین و سخنرانان رانده میشوند.

داشت، تقاضای «کدبانوهای» مصرف «نهائی» کالا و خدمات بود که با تانی فوق العاده ای رشد میکرد. این تقاضا بهمین شکل یعنی ادامه داشت و تکان نخورده مگر در دو دهه قرن نوزدهم که ناچار وضع عوض شد. در این جاست که برای توجیه پدیده تورم، الزاما باید از سومین راه تئوریک، توجیه اجتماعی بدون - تورم قرن گذشته مدد بگیریم در این سطر، مشاهده می کنیم که نیروی برنامها اجتماعی بورژوازی شرکت ها و موسسات مستحکم میشود. این برنامه، از یک سو، سود را قانونی اعلام میکند؛ برای کار، اقتصاد و پس انداز، ارزش های جهانی پایه ریزی میکند؛ سیاست وحشی دستمزدها (کارگر از راه برابر کارفرمای آزاد) را حفظ میکند؛ بالاخره، جهش سرمایه گذاری را بکنک نظام مصرف های جاری لگام می زند از سوی دیگر، هر یک از دو طبقه ی عمدی سرمایه داری در حال رشد، مجموعه ی مقررات و رفتارهای مذکور را در درون خود شکل داده و مسئولیت اداره آنرا بعهده میگیرد. نکته ی اعجاز آمیز در این میان آنکه نظام زندگی طبقات بورژوا و قشرهای فقیر، هر دو به سوی یک مصرف محدود و متفاوت حرکت میکند بورژوازی مصرف محدود را بطور عقلانی انتخاب کرده بود؛ در حالیکه قشرهای ساکن شهرها و روستاها، بدلیل اجبار و تنگنا، جلو مصرف خود را می گرفتند. در این زمینه بی مناسبت نیست اگر به گروهی که یکی از بازرسان مالیاتی فرانسه (بخش سن بریوک) در سال ۱۸۵۷ بر روی ریش خود نوشته است، نظری بیان کنیم: «مالی دوله زیور، علیرغم ثروت فکنتی که دارد، شخصی مقتصد و صرفه جویی است با اینکه خانه ی شایسته ای دارد اما در آن چیزی که لوکس باشد بچشم نمیخورد وی مطلقا علاقه ای به خرید چیزهایی که کسی گران باشد، از شور و اشتیاق غالب در او، که اقزوده ثروت های جدید بر ثروت حقیقت وی است او را به هیجان نمی آورد.» در مورد قشرهای محروم باید گفت: «افراد آن در غیاب دولت

ساختارمند، ترجیح میدادند مصرف خود را به حداقل رسانند و یک پول یک پول پس انداز کنند. تا بتوانند، در سالهائی که اجارا از فعالیت محروم میشوند، زندگی حقیرانه مصرف محدود خود را ادامه دهند. دقیقاً بهمین لحاظ است که می بینیم در شهرهای فرانسه در قرن نوزدهم، سه چهارم فوت شدگان بالغ، ثروتی از خود به میراث نمی نهادند؛ این پدیده، نه بلحاظ آنکه همدی آنها فقیر و پینوا بودند، بلکه به علت اینکه جنگلی آنها تا سکه آخر، پولی را که در جریان سالهای متصادم گذشته جمع کرده بودند، خرج کردند. یک جامعه شناس انگلیسی بتازگی دفتر خاطرات یک دختر هموطن خود را که وقایع آن مربوط به سالهای پیش از سال ۱۹۱۴ است ورق زده و در آن چنین می خواند: ما معتقدیم که فقر ما یک چیز طبیعی است. ما به تقریب، می دانستیم که روی چه مقدار پول باید گرداندن خرج زندگی خود حساب کنیم و هرگز هم چیزی بیش از آن مبلغ، بدست نخواهیم آورد. در خاطرات یک میخاونیم که در سالهای ۱۸۸۰ و ۱۸۹۰ مادران و فرزندان خود می گفتند شکلات و پرتقال خوراکیهای لوکس هستند و فقط در روزهای آخر سال و عید می توان بخود اجازه مصرف آنها را داد. باین ترتیب مشاهده میکنیم که در راه مصرف خانواده ها در قرن گذشته یا قرن بدون - تورم، نوعی خود - ترمزی و محدودیت عقلانی وجود داشته است که نمیگذشت، مردم جان بگیرد این پدیده واقعی حاکم، موازی با شرایط مرتبط همگرا (شرایط پولی، اقتصادی و اجتماعی) مجبوراً ساخت ثبات نسبی قیمت ها را در قرن نوزدهم، بوجود می آورد.

گریز به پیش

حال اگر صفحه را ورق بزنیم و به آن روی مجموعه ای این شرایط نگاه کنیم، قطعاً بر خود روشنگرانه تری با این تورم ثابت خود که بصورت نوعی حرارت درونی پیکار اجتماعی مرتبط با



طبق ادعای مجله ی تایم نقشه فرودگاه مخفی نزدیک طیس پیش محمود جعفریان بود و در آخرین لحظه نتوانست آن را بسوزاند.

مخفیگاه کومنتانی بیزنه که درست خارج تهران است ولی از دید رادارها و نیروهای دفاعی ایران محفوف بعضی از اعضا تیم قرار بود با کامیون بدخلل سافزاتخانه بروند ولی چگونه میبا کردن کامیونها فلش نشد. در یک موقع همین کامیونها قرار بود که بیدلوان فلانگردد که در احتمالاً بوسیه رگبار مسلسل و سلاهای شیبانی از کل بیاندازند و هلیکوپترها روی بانهای سافزاتخانه فرود آیند هلیکوپترها پس گروگانها و کامیونها را بیدل پارکینگت ۱۳۰۰ مای می برند. در اینجا قرار بود ملی کوپترها در بیابان رها شوند و ت - ۱۵۷۰، افراد را بخارج پرواز دهند. نقشه فوقی مختصصین را که با اینکه عملیات اشتعالی دارند زیاد قانع نکرد بعقیده آنها حتما عده ای از قبل باید در محل میروند خواه از میان ایرانیان طرفدار آمریکا و یا مأموران امریکائی که قبلا بطور مخفیانه وارد کشور شده بودند. مجله مصری «داکت» نوشت که چهل نفر از عده که در آمریکا دوره دیده بودند در عملیات شرکت داشتند دولت امریکا این موضوع را نه تکلیف کرد و نه تائید ولی کلوژ درگرواشی که بچگره تسلیم کرد امرار داشت که برخلاف ادعای مقامات ایرانی هیچ نظمی امریکائی در ایران نمانده است. است که چرا تیم نجات با وجود داشتن پنج هلیکوپتر عملیات را ادامه نداد زیرا بتا بگفته مقامات پنتاگون حداقل فقط چهار هلیکوپتر برای اتمام عملیات لازم بوده است.

ساعت ۶ به وقت ظهر (بوقت واشینگتن) رئیس جمهور برای اولین بار از خبر آتش سوزی و جراحات وارد مطلع شد و بلافاصله چند قلمرو خورگ هشت کمانو را بوی دادند. کلیه که شوه کرده بود مرافقت کرد که موضوع را نتوانن کتمان کرد ساعت ۷:۴۰ خبر رسید که بقیه تیم مشغول خلج از ایران بودند. هر چند خطر گذشته بود ولی اینکه ستروالهای نگران کننده ای مطرح بودند آیا ممکن است دانشجوین داخل سفارت تهدید کشتن گروگانها در صورت عمل نظامی امریکا را بپوره اجرا فرآورند؟ متحدها امریکا چه عسکی اصلی خواهند داشت؟ رهبران شوروی چگونه به مقدار از نقشه های بری نجات را میخوان منضی نگیداشت؟ و اگر افشا شوند (این برای مقامات ایرانی باید جالب توجه و نگران کننده باشد - مترجم) باعث صدمه دیدن چه اشخاصی خواهند شد؟ ساعت ۷:۴۵ صبح جمعه کلوژ از کارمندان خود خواست که یک نسخه از اظهارات جان کندی را که در رابطه با عملیات شکست خورده خلج شوخا بیان داشته بود برای وی پیدا کنند و در واقع جمالی که هر نطق تلویزیون خود در ساعت ۷:۴۵ صبح بیان داشت دقیقاً یاد آور بیانات کندی بود.

بعد از دیدار نمایندگان کلوژ با کلوژ بشریح قسمت های اساسی نقشه نجات آشکار شد. هلیکوپترها قرار بود که کامیونها را بقطعه دوم عملیات بنام

طهرا بعد از ماجرای عملیات شکست

تورم: یک اختراع قرن بیستم

رشد صنعتی قرن نوزدهم به یمن مبارزه با تورم بدست آمد.

رشد صنعتی قرن بیستم، به یمن تورم بدست آمد. چرا؟...

مارکسیسم بنای پیروزی خود را بر توسعه صنایع، افزایش تعداد کارگران، اتحاد آنان در اثر شرایط استثمار، زبانشدن فاصله میان فقر و ثروت و بحران سرمایه داری و ایجاد تورم می دانست که بطور طبیعی در کشورهای صنعتی پیش می آید و عاقبت به انقلاب و پیروزی طبقه کارگر و ملی شدن ابزار تولید می انجامد.

در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم تعریف ساده ی تورم بالا رفتن سریع قیمتها، افزایش حجم پول و کم شدن نرخ پول و کم شدن قدرت خرید حقوق بگیران بود که در جامعه ی سرمایه داری ایجاد بحران می کرد و این بحران با هاضفای بیکاری مناسبترین محیط رشد سازمانهای طرفدار طبقه کارگر بود.

اما از سوی دیگر طراحان و متفکران دنیای سرمایه داری نیز بیکار نشستند، علاوه بر آندیشیدن درباره ی راههای جلوگیری از تورم و مهار کردن بحرانها، به فکر تبدیل این نقطه ضعف سرمایه داری یعنی «تورم» به یک نقطه ی قوت برآمدند.

امروز به نظر جمعی از اقتصاد دانان اگر چه تورم ظاهرا برای مدتی ایجاد بحران می کند، اما در صورت مهار کردن و کنترل ایجاد و فرونشاندن آن، خود یکی از عوامل رشد و توسعه به شمار می رود.

در حال امروز آثار بحران و تورم در جهان سرمایه داری صنعتی شدیداً به چشم می خورد تا آنجا که در کشورهای دیگر نیز از مدتی پیش پیدا شده است. امروز بانوی خانه دار و مرد حقوق بگیر ایرانی از خریدن گوجه فرنگی کیلویی هیچجه و بیست تومان و خیار کیلویی ده و دوازده تومان و کم شدن قیمت پول به وحشت افتاده است. دنیای سرمایه داری در مقابله با تورم چه می کند و ما چه خواهیم کرد.

مقاله ای که در این صفحات می بینید یک بررسی جالب توجه است که روزنامه «لوموند» فرانسه به مناسبت تورم در اروپا منتشر کرده است.

درخواست ها و توقعات این گروهها در چارچوب یک جامعه ی دستخوش نیروهای نهاده ی شده (سندبکاهای کارگری، اتحادیه های کار فرمائی، سیاست، فشا، های گروهی...) نمی تواند برآورده شود، مگر آنکه در جهت تصحیح ها و هماهنگ سازی هائی که در مسیر افزایش درآمد، قیمت ها و امکانات پرداخت حرکت کند.

اعتقاد مارکسیست ها، در این عرصه، بر این پایه استوار است که مسئولیت بزرگ در این میان متوجه «انحصارات» و حکومتهای آنهاست که مشترکاً نوعی مکانیسم واحد پایه ریزی کرده اند. مارکسیست ها در عین حال از گناهها را متوجه حامیان سرمایه و سودبرندگان از تورم می دانند. این سه نوع برخورد با تورم،

نشی درآمده اند که در آنها، تورم هم نقش موتور و محرک را بازی میکند هم نقش روغن موتور. بالا رفتن قیمت ها از یک سو موجب بالا رفتن دستمزدها و سودها میشود (بطور متقابل) و از سوی دیگر، گرایش تورمی بصورت نوعی مورفین درآمده است که شرکت ها از آن برای ادامه رقابت و مسابقه عمومی - استفاده می کنند.

قبیل از سال ۱۹۱۴، در دیکسیونرهای ما، در برابر کلمه «تورم» فقط نوشته شده بود: «بیماری تشنسی: ورم یک عضو» این تعریف فی نفسه نشان میدهد که در آن زمان پدیده ی تورم در اقتصاد وجود نداشت. در فاصله زمانی میان دو جنگ، پدیده موصوف، تنها در عرصه مسائل پولی و محاسبات مالی مطرح بود و گفته میشد، تورم یک رشد کاذب حجم اسکناس های بانک است و تنها دولت - این وام گیرنده از بانک های منتشر کننده اسکناس است - که باید عواقب فضاقت بار آن را تحمل نماید.

از سالهای ۱۹۴۰ به این سو، تحت تاثیر انکار ناپذیر مکتب کینز، تورم در قالب دینامیک سه گانه قیمت، درآمد، پول تعریف میشد و دیکسیونرها اعلام مینمودند که این پدیده زاینده روابط کلان اقتصادی است: ناهماهنگی های میان ارزش های عرضه کلی و تقاضای کلی، توسط افزایش عمومی قیمتها پرمی شود و این وضع، هر بار که ناهماهنگی تازه ای بوجود آید با شدت

بیشتری ادامه پیدا می کند... حال بیبینم - صرف نظر از تعاریف دیکسیونرها - تصویر های نمونه ای که تصویرهای توجیه گر بدست میدهند، گامها هستند.

با اعتقاد کارشناسان مسائل پولی، تورم، قبل از هر چیز یک پدیده ی پولی، در ارتباط با آشفتگی های کنترل ناپذیر انتشار اسکناس است. شرکت های ما در حال حاضر، تنها بهای نیو پشتوانه طلای دوران گذشته را می پردازند. با اعتقاد پیروان مکتب کینز، تورم، پرده از روی ناهماهنگی های اقتصادی برداشته و پدیده های هوائی را آشکار میسازد (دوست برخلاف نظر آنهاست) که متفقند تورم یک پدیده صرفاً پولی است) و خود تقذیه ای بودن این پدیده را که ناشی از برخورد خریدار و فروشنده در گساختن مکانیسم های بازار و متکی بر نسبت سوزن موجودی، مواد اولیه، زمین، پول و طلا میباشد، نشان میدهد.

پس انداز کتنه خوشبخت...

چنانچه خوب توجه کنیم، تورم قرن بیستم، تورمی که در جنگ جهانی، عساکر آنرا رها کردند، محصولی از روندهای بهم پیوسته است که موجب گشته قیمت ها، درآمد ها و حجم پول در خلال ده های گذشته پیوسته افزایش حاصل نماید. موافقی با این امر، تالیاری میان نوع های گوناگون قیمت ها و هم چنین نوع های گوناگون درآمد ها، بیش و بیشتر کرده حرکت تورم، پیش ها و تغییراتی را در حیات جامعه بوجود آورد چرا که بطرز اجتناب ناپذیری، تغییرات نسبی قیمت ها و درآمدهای متعلق گروههای اجتماعی گوناگون را به همراه یا دقیقتر بگوئیم در پی داشته شرکت های قرن بیستم بصورت شرکت های



بیافکنیم. شگفتی تحسین فرین ان از این زاویه جلب نظر میکند که می بینیم تورم، خود مکانیسم های خاص تنظیم کننده و هدایت قیمت ها را در درون خود دارا بوده است. گرایش قیمت ها در قرن ۱۹، طی یک مدت بسیار طولانی، نسبتاً ثابت می بینیم. اگر بر اساس مورد فرانسه، قضاوت کنیم (قیمت ها در سایر اقتصادهای صنعتی کاپیتالیست، تقریباً همین روال را دارا بوده است) ملاحظه می کنیم که، در فاصله زمانی ۱۸۲۰ تا ۱۹۱۴، قیمت های عمده فروشی ثبت شده، حدود ۲۵ درصد کاهش داشته است. در حالیکه در همین زمان قیمت های جزئی فروشی ۲۵ درصد افزایش داشته اند. حال که توانستیم، در پرتو سه رهبات تورنیک فوق الذکر، عصر بدون - تورم قرن ۱۹ را توجیه نماییم، احتمالاً خواهیم توانست، بکسک همین ابزار تورم قرن بیستم را نیز تشریح نماییم.

در این جا، قصد این نیست که درسی از اقتصاد سیاسی پیرامون اجبارهای پولی ناشی از سیستم پشتوانه طلا را مطرح نماییم بلکه تنها به ذکر این نکته اکتفا می کنیم که رشد ضرور اسکناسات پرداخت در قرن ۱۹ در درون یک رشته موازین بنیانی صورت میگرفت: آزادی تسعیر - طلا (یا تفره)، آزادی تسعیر اسکناس های بانکها و بالاخره آزادی نقل و انتقال فلزات قیمتی میان کشورها. باین ترتیب میان ذخیره فلزات قیمتی در بانکهای مرکزی و نشر اسکناس و توسعه و گسترش

با این حال، کلر آتی چار چوب بندی پولی بر روی یک پایه استوار مستقر بود. دقیقتر بگوئیم بر روی شرایط خاص در ارتباط با تولید، مصرف کالاها و هماهنگی قیمت ها استوار بود. در تمامی طول قرن گذشته، این پدیده های واقعی، هرگز آنچنان اختلاف های فاحشی که بتواند موجب پیدایش یک تورم موکد شود، پیدا نکردند. بالا رفتن های آندک کل تقاضا، پراحتی توسط عرضه ای که دینامیسم افزایش یابنده ای را دارا بود پاسخ داده میشد. «انقلاب صنعتی» هم باعث افزایش تولید و هم باعث گوناگونی آن میشد. کلر آتی تولیدی کار را بالا میبرد هزینه های حمل و نقل (با راه آهن و کشتی) در سطح پائینی قرار داشت. توانایی های رقابت آمیز (علیرغم قوت کمی اتحصارات و ادغام شرکت ها در یکدیگر) تمامی ظرفیت خود را حفظ کرده بود خلاصه کلام آنکه، همه ی عوامل بسوی یک گرایش بنیادی کاهش هزینه های واسطی کالاها می تولیدی، حرکت میکرد.

فضیلت های بورژوازی

آنچه از آن سخن رفت قدرت هوائی، اساس گرایش های غیر تورمی بود که یک تقاضای کلی در حال افزایش، اما محدود همواره یا آن در ارتباط بود محدود بودن آن نیز نسبی بود چه متناسب با رشد تولید ملی، خواه در عرصه ی هزینه های دولتی، خواه در عرصه ی تقاضای برکت های (سرمایه گذاری) داخلی و خارجی (صناعات) حرکت میکرد اما آنچه در این میان اهمیت طرز اول

بقیه در صفحه ۷